

جوارشکیان، عباس (۱۳۹۳). شکاف بین «ارزش» و «کنش» از منظر علم‌النفس. مجموعه سمینارهای تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.



شکاف بین «ارزش» و «کنش» از منظر علم‌النفس

دکتر عباس جوارشکیان^۱

تاریخ ارائه سمینار: اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

مقدمه:

در همه ادوار و در همه فرهنگها و تمدنهای بشری همواره شکاف میان ارزش و کنش بحث جدی و اساسی بوده است. تمامی تلاش مریبان اخلاق، مصلحان اجتماعی، رهبران معنوی و الهی معطوف به کاستن فاصله نظر و عمل و درمان عالمان بی عمل بوده است. تبیین این شکاف براساس ساز و کاری که در روان ما اتفاق می‌افتد، خیلی تعیین کننده و کاملاً راهگشا است. از اولین لحظه دریافت معنا و حصول علم تا ظهور آثار عملی آن در جوارح و اعضا، چند مرحله وجود دارد. در علم‌النفس و مباحث اخلاقی مراحلی که برای اقدام به عمل به صورت علمی بیان می‌شود سه مرحله (علم، شوق و اراده) است که من دو مرحله دیگر (برنامه‌ریزی و اقدام) نیز به آن افزوده‌ام. اگر هر کدام از این مراحل نباشد یا ناقص باشد یا آسیب ببیند، عمل صورت نمی‌پذیرد یا دیر صورت می‌پذیرد یا ناقص انجام می‌شود.

۱- **مرحله علم:** ابتدا مفهوم و صورت ذهنی ارزش در فاهمه انسان پیدا شده و مثبت و مفید بودن آن مورد تصدیق قرار می‌گیرد؛ در این مرحله ذهن انسان، با معنای جدیدی آشنا می‌شود و آن را به عنوان یک امر ارزشمند تلقی به قبول و تصدیق می‌کند، با ورود هر معنای جدید به عرصه ذهن و روان انسان جریانی از فعل و انفعالات ذهنی و روانی در او شکل می‌گیرد.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی؛ دانشگاه فردوسی مشهد

۲- **مرحله احساس، شوق و میل:** تحت تاثیر دریافتی که از آن معنا و ارزش در فاهمه فرد حاصل شده است، تأثراتی روحی و روانی در او پدید می‌آید، که باعث ایجاد شور و شوق و اقبال به چنان معنائی و برانگیختگی روانی می‌شود، از این مرحله با عنوان مرحله شوق یاد می‌کنیم. مرحله‌ای که تمایل و کششی در فرد پیدا می‌شود. جاذبه‌ای در درونش ایجاد می‌شود. این جاذبه و کشش وقتی شدت و قوت پیدا می‌کند، از آن تعبیر به میل می‌کنیم.

۳- **مرحله اراده و تصمیم:** وقتی این میل از طرف قوه عاقله انسان مورد تأیید فرار گیرد و بر آن تأکید شود (که در اصطلاح می‌گویند شوق مؤکد)، مرحله و مقام اراده و تصمیم است. در مرحله اراده و تصمیم‌گیری، راه برای غلبه آن میل بر دیگر امیال باز می‌شود و نهایتاً به مرحله‌ای می‌رسد که راه بر تمایلات دیگر بسته می‌شود؛ در این مرحله فرد به یک اجماع روحی و روانی‌ای می‌رسد و از حالت تردید و دو دلی خارج شده و علیرغم وجود افکار و امیال معارض، از همه آنها چشم پوشیده و خود را معطوف و منحصر به یک جهت واحد می‌نماید. و برای انجام کار مورد نظر، مصمم و عازم می‌شود.

۴- **مرحله برنامه‌ریزی:** برای اینکه انسان به مقام عمل وارد شود، نیاز به برنامه‌ریزی دارد. یعنی توجه به اینکه کار مورد نظر او در چه وقتی و موقعیتی و چگونه می‌خواهد انجام پذیرد. لذا هیچ اقدام آگاهانه و عالمانه‌ای بدون نوعی از برنامه‌ریزی نیست.

۵- **مرحله اقدام:** بعد از برنامه‌ریزی، اقدام صورت می‌پذیرد. اقدام اجرا شدن تصمیم بر اساس برنامه طرح‌ریزی شده است. در این مرحله است که عمل ظهور و بروز نموده و قابل مشاهده است. هر کدام از این مراحل را آفاتی است؛ یعنی در هر مرحله، آفات و مشکلاتی است که در اثر آنها ممکن است حرکت معنا، به سمت عمل مخدوش شود و بین نظر و عمل فاصله بیفتد و یا اینکه آن را تقویت یا تشدید کند. در ابتدا، به طور اجمال، به آفات این مراحل می‌پردازیم.

آفات مرحله علم:

الف- جهل: ناآگاهی و جهل، فقدان معناست و فقدان معنا یعنی نبود هرگونه انرژی و قدرت معنوی برای تحریک روانی و انگیزش روحی.

ب- **ارائه علم و آگاهی ناقص، سطحی، محدود، غیردقیق و مبهم**: چون آن چیزی که باعث انگیزش روح انسان می‌شود، معناست و اگر معنا، سطح پایین باشد، آن انگیزش لازم نیز صورت نمی‌گیرد؛ در نتیجه، عمل نیز تحقق نمی‌پذیرد. معنا هرچقدر عالی‌تر باشد، شوق انگیزتر و تاثیرگذارتر است و برعکس هرچقدر پایین‌تر باشد تاثیرگذاری آن کمتر است.

ج- **فراموشی و غفلت**: گاه معانی دریافت شده هم دقیق و کامل است؛ اما ما به لحاظ اشتغالات زندگی کمتر به این معانی توجه می‌کنیم. وقتی عالیترین معانی و معلومات مورد غفلت واقع شده و از کانون توجه و تمرکز انسان خارج شوند به میزان این کم توجهی تاثیرات آنها نیز کاهش یافته و آن اثر لازم را در جان ما ندارند و به عمل شایسته هم منتهی نمی‌شوند. در تعالیم دینی راه کارهای مختلفی برای زدودن غفلت توصیه شده است.

د- **وجود معانی مزاحم**: از آنجا که فضای ذهنی و روانی انسان هیچگاه خالی نیست در بدو ورود هر معنای تازه‌ای، دیگر معانی‌ای که با آن معنا سنخیت و سازگاری نداشته و یا تنافی دارند به طرق مختلف نمی‌گذارند معانی و آگاهی‌های جدید تاثیر خود را داشته باشند.

ه- **عادت به داشته‌ها و معلومات**: سازکار روحی و روانی انسان به گونه‌ای است که به هر چیزی در اثر تکرار عادت می‌نماید. هر معنای تازه‌ای که به ذهن انسان می‌رسد مصون از این آفت نیست. یعنی در اثر تکرار و مرور پیاپی در شرایطی می‌تواند تبدیل به یک عادت ذهنی شده و در نتیجه آثار تحریکی و انگیزشی آن کاهش پذیرد. وقتی آگاهی‌ها و معلومات ما تبدیل به عادت فکری و روحی شوند؛ اثر خود را از دست خواهند داد و بود و نبود آنها یکسان می‌شود. وقتی ما به یک تابلوی زیبا یا یک صحنه دل‌انگیز بعد از مدتی رفته رفته چنان عادت می‌کنیم که در اثر تکرار دیگر حتی کمترین توجهی به آنها نمی‌کنیم، دیگر هیچ حظّ و بهره‌ای نیز از چنان زیبایی‌ای نیز نخواهیم داشت. این مخرب‌ترین عامل فکری و روحی انسان در مواجهه با معانی ارزشی و متعالی است.

و- **ابتدال معنا**: یکی دیگر از عوامل بسیار مهم کاهنده آثار انگیزشی معانی و ارزشها مبتدل شدن آنهاست. پدیده ابتدال وقتی روی می‌دهد که یک معنا در غیر شرایط و موقعیت مناسب خود عرضه شود. تاثیر پذیری از معانی و معلومات هرگاه در بستر مناسب، قالب مناسب، زمان و مکان خاص خود و بطور کلی در شرایط و فضای متناسب و هماهنگ خود انجام پذیرد بیشترین تاثیر را بدنبال دارد و در غیر این صورت در اذهان عمومی تنزل یافته و مبتدل می‌شود. امروزه متاسفانه عالی‌ترین، زیباترین،

انگیزاننده‌ترین و مقدس‌ترین معانی به صورت عامیانه، مبتدل و سطح پایین در جامعه عرضه می‌شود. وقتی هر کس با هر شخصیت و جایگاه اجتماعی، این مفاهیم بلند را جا و بی‌جا، بطور ناشیانه و نسنجیده منتقل می‌کند بدون تردید به تاثیر پذیری این مفاهیم متعالی ضربه می‌زند.

آفات مرحله احساس، شوق و میل:

الف- عدم تمرکز بر معنا: وقتی معنا در فضای ذهنی فرد شکل می‌گیرد، فرد می‌تواند روی این معنا کار کند و آن را متحول کند، تعمیقش کند، به اثرش شدت یا کاهش ببخشد. به عبارت دیگر؛ معنا که در ذهن ما وارد می‌شود، دستگاه ذهن باید روی آن معنا تمرکز داشته باشد تا تمرکز و توجه به آن معنا نباشد، معنا آثار خودش را نشان نمی‌دهد. مثلاً شما در این جلسه اگر به حرف‌های من توجه نداشته باشید و ذهنتان روی این موضوع تمرکز نداشته باشد، نمی‌توانید بفهمید که من چه می‌گویم. هر چه تمرکز و توجه ما به معانی و حقایق بیشتر باشد، آثار آنها نیز عمیق‌تر و شدیدتر است.

غالباً ما فاقد این توجه و تمرکز هستیم. این التفات یا توجه و تمرکز در معنا غالباً برای ما حاصل نمی‌شود. چرا؟ چون ذهن ما متشتت است. تفکر منظم نداریم. لحظه‌ای فکر ما آرامش ندارد. همیشه افکاری در حال آمد و شد هستند؛ هر منظره و صحنه‌ای که می‌بینیم معنا و معانی‌ای را منتقل می‌کند و بسیاری از معانی دیگر را از طریق تداعی معانی در ذهن می‌پروراند. ما هر لحظه بطور پیاپی و لاینقطع از طریق حواس درونی و بیرونی خود، از سامعه، باصره، چشایی، لامسه و بویایی و ادراکات روحی و روانی درونی خود دریافته‌های گوناگون و متعددی داریم. مثلاً فرض بفرمایید من از صبح که بلند شدم چقدر افکار متعدد و متشتت و متفردی داشته‌ام. صحنه‌هایی که می‌بینیم، صداهایی که می‌شنویم، اینها هر لحظه ذهن را به یک سمتی می‌برد، مثل یک رودخانه پرشتابی که آب در آن جریان دارد؛ اما جریان آب مسیر و جهت مشخصی ندارد. آن جریان همین جریان فکر و اندیشه ماست. اگر نتوانیم این جریان فکر و اندیشه را منظم کنیم و جهت دهیم و در راستای معانی بکار گرفته شود، مثل کف‌های سطح رودخانه به هر سمتی خواهد رفت. باید ذهن را مدیریت کرد. ببینید بزرگترین ضعف در تعلیم و تربیت ما همین عدم مهارت‌ها و شگردهای لازم برای مدیریت فکر و مدیریت ذهن است.

یکی از بحث‌های جدی در سیرو سلوک، ضبط فکر و اندیشه است (ضبط خیال). یعنی انسان بتواند این فضای متشتت و درهم برهم ذهنش، که هر لحظه به این سو و آن سو می‌رود را کنترل کند. این

خیلی مهم است. برخی از افکار را تشدید و برخی دیگر را تضعیف کند. اینها مباحث زیادی در تعالیم ما دارد. در حالت عادی، ذهن همیشه حالت منفعل دارد. یعنی تفکر ما یک تفکر انفعالی و انعکاسی است. خودمان فاعل جریان فکرممان نیستیم. یعنی یک تفکر غیرارادی داریم، به همین دلیل کمتر تفکر منطقی می‌کنیم. برای انجام سنجیده و صحیح هر عملی، به تفکر ارادی نیاز است. مثلاً در نماز ببینیم این فرایند چگونه است؟ یک موقع با اراده و توجه و تمرکز نماز می‌خوانیم. یعنی می‌دانیم که در نماز چگونه باید باشیم و چه داریم می‌گوییم. معنا چیست. اما یک موقع خیر. وقتی که تکبیره الاحرام نماز را می‌گوییم، فکر ما در همه جا سیر می‌کند، جز در نماز و وقتی که سلام می‌دهیم تازه یادمان می‌افتد که داشتیم نماز می‌خواندیم؛ لذا تفکر باید منظم باشد تا با تخیل و توهم خلط و قاطی نشود و هر جا که دلش می‌خواهد نرود. متأسفانه در تعلیم و تربیت‌مان، به این موارد کمتر توجه داریم. بیشتر به فکر این هستیم که بچه چگونه راه برود. چه بخورد، و... راه رفتن را به او یاد دهیم. غذا خوردن را به او یاد دهیم؛ اما فکر کردن چه؟ چگونه تفکر کن و فکرت را مدیریت کن را کاری نداریم. اصلاً باید گفت مقوله تفکر در تعلیم و تربیت ما متأسفانه مغفول است. حال برای این مدیریت فکر چه باید کرد؟ شگردهای کنترل ذهن و تقویت تفکر ارادی و منطقی چیست؟ مباحث بسیار حیاتی و تاثیر گذاری در کاستن فاصله علم و عمل است که باید در جای خود بتفصیل به آنها پرداخت.

به هر حال عرضم این است که اگر بتوانیم خیال و اندیشه خودمان را ضبط کنیم، این در تقویت آن مبانی و در پیدایش میل‌های مناسب بسیار مؤثر است. هر فکری بالاخره به همان میزانی که جاذبه و دافعه دارد، میل و شوق مناسب خودش را نیز تقویت یا تضعیف می‌کند. شما به هر چه که در فکرت میدان بدهی، تمایل متناسب با آن هم در انسان تقویت می‌شود و هر فکری که مسیر آن را ببندی، میل آن نیز در انسان متوقف می‌شود. در درون ما همه میل‌ها وجود دارد. مثلاً شما چه صحنه‌هایی را به او نشان می‌دهی. آن صحنه‌هایی که نشان می‌دهید، باعث تشویق و تحریک امیال می‌شود. فضای روحی و روانی ما بسیار مهم است، از این جهت که باید دانست که فضای روحی و روانی مناسب چه معنایی است؟ مناسب چه میلی است؟ چون متناسب با آن، امیال در انسان قوت و شدت پیدا می‌کند. خداوند در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید: به زینتهای دنیا چشم ندوز و خیره نشو! چشمت را ندوز یعنی چه؟ چرا می‌گویند چشمت را ندوز؟ یعنی روی این معانی دنیوی تمرکز نکن؛ به ظرائف آن توجه نکن. چون اگر توجه کنی یک جریانات فکری خاصی در ذهنت شکل می‌گیرد و معانی مناسب آن

در ذهنت تداعی می‌شود و امیال مناسب خودش را در درونت قوت می‌بخشد. اینکه به ما در تعالیم دینی گفته‌اند اگر به نامحرم نگاه کردی، اجازه نداری تداعی‌اش کنی و دوباره نمی‌توانی آن را در ذهنت بیاوری؛ برای چه بوده است؟ یعنی اجازه نداری روی آن گناه تمرکز کنی. چون وقتی تمرکز کردی آن تمرکز فکر، معانی مناسب خودش را در ذهن می‌آورد. بعد می‌بینید رفتارهای خاصی هم توصیه می‌شود. مثلاً در ورود به حمام، جاهایی که انسان خودش در محیط خلوت است، باید اینگونه رفتار کند. آنهایی که اهل عمل نیک هستند، به چشمشان اجازه نمی‌دهند به هر چیزی نگاه کند و به گوششان اجازه نمی‌دهند، هر چیزی را بشنود. اجازه نمی‌دهند فضای ذهنیشان تحت الشعاع دیدنی‌ها و شنیدنی‌های‌شان قرار گیرد. به همین دلیل یک انضباط خاصی در همین ادراکات حسیشان وجود دارد. اینها برای این است که این تمرکز صورت نگیرد. می‌خواهم عرض کنم، این توجه و تمرکز روی معانی، فوق‌العاده مؤثر است و در واقع استجماع معانی مناسب، خودش در ذهن و روان ما تبدیل به تحریکات و انگیزش احساسات و تمایلات مناسب خودش می‌شود.

ب- القائنات شیطانی: قلب انسان علاوه بر تاثیر پذیری از کلیه عوامل پیرامونی همواره از درون نیز تحت تاثیر عوامل فراطبیعی نیز قرار دارد. که از آنها در تعالیم دینی به القائنات شیطانی و رحمانی یاد می‌شود. هم از درون و سوسه‌هایی وجود دارد که انسان مدام در معرض آنها قرار می‌گیرد، و هم از بیرون هجمه شیطانی هست؛ در کنار آن، البته الهامات ربّانی هم هست. از القائنات شیطانی تعبیر به سوسه می‌کنند و از آن القائنات ربّانی تعبیر به الهام می‌شود.

ج- عدم توجه به امور جسمانی: کیفیت‌های جسمی هم کاملاً مؤثر است. مثلاً غذا خوردن خودش یکی از عوامل بسیار مؤثر در تشّیت یا عدم تشّیت فکری ما است. می‌دانید که در باب غذا، در تعالیم دینی به ما خیلی توصیه‌ها شده است. فرموده‌اند کسی که پرخور است، نمی‌تواند به دقایق حکمت برسد. این بحث در مباحث فیزیولوژیک، و پزشکی نیز مطرح است و بحث بسیار مفید و جالبی است. اینکه چگونه می‌شود که پرخوری و شکم سیری روی تفکر اثر می‌گذارد.

د- عدم توجه به فضاهاى احساسی و عاطفی: نکته دیگر اینکه این معانی باید در یک فضای احساسی، عاطفی مناسب خودشان، فعال بشوند. درست است معنا خودش احساس برانگیز است؛ ولی احساس مناسب باید همراه با معنا باشد. هر معنایی قالب معنایی خودش را می‌طلبد. ما از این قالب‌ها معمولاً غفلت می‌کنیم. مثلاً در باب یک بحث اخروی و ابدی، یا یک مسأله عرفانی، اگر سخن گفته

می‌شود، این قالب خاص خودش را می‌طلبد. قالب از لحاظ الفاظ و عبارات، تُن صدا، از لحاظ تصویرپردازی و از هر جهت باید توجه شود. یعنی آن فضایی که آن معنا از آن فضا دارد به ما منتقل می‌شود، چه نوع فضایی است؟ یعنی فضای عبارتی، فضای احساسی، فضای تصویری فضای صوتی ... مثلاً وقتی شما به فرزندتان می‌گویید نماز بخوان، این حرف را در چه زمانی می‌گویید؟ در چه حالی می‌گویید؟ در چه فضایی می‌گویید؟ آن لحظه‌ای که به او می‌گویید نماز را بخوان، او چه احساسی دارد؟ فضای ذهنی و روانی او چگونه است؟ آیا این معنا متناسب با فضای ذهنی او هست؟ باید این را بدانیم اگر معنا با شرایط تناسب نداشته باشد، معنا مُثله خواهد شد و اثر خودش را نخواهد داشت. اینها نکاتی است که در خیلی موارد، در عمل به آنها توجه نمی‌شود. تمام این موارد ناظر به فضای ذهنی و روانی است؛ لذا استفاده از قالب‌های زیبا، مناسب، ذوقی، احساس برانگیز و متناسب با آن معانی، بسیار مهم است. ببینید اینها از اصول دین ماست. جلسه گذشته به این نکته اشاره کردم که شما وقتی قرآن را می‌نگرید، می‌بینید عالی‌ترین معانی، در عالی‌ترین قالب‌های کلامی عرضه شده است. علت این امر فقط به خاطر این نبوده است که گفته شود قرآن معجزه است. خیر! اعجاز قرآن که فقط قالب ادبی آن نیست. قرآن هزاران جهت اعجازی دارد، بلکه برای این بوده است که زیباترین قالب که در نهایت فصاحت و بلاغت، از لحاظ کلامی است، برای عالی‌ترین سطح از معرفت بشری استفاده شود. وقتی این قاریان برجسته و آشنا به معانی و موسیقی قرآن کریم، قرآن را قرائت می‌کنند، اگر دقت کنید می‌بینید که وقتی آیات عذاب و عقاب را می‌خوانند، کیفیت کلام، صوت و لحن، انتخاب نغمات موسیقی، پرده‌های آوازی آنها با زمانی که آیات نعمت و بشارت را قرائت می‌کنند، فرق می‌کند. قاری واقعی کسی است که شأن آن آیه‌ای که قرائت می‌کند را بتواند با توجه به همان معنایی که از آن آیه شریفه افاده می‌شود، در کلام خویش و با الحان زیبا ظاهر کند. این هنر قاری است. وقتی آیات بهشت و نعیم اخروی است، در لحن یک بشاشیت، یک سبکی و نشاط خاصی را مشاهده می‌کنید و الحان و دستگاه‌های ویژه‌ای استفاده می‌شود. این ظرائف به شدت در قرآن رعایت شده است. لحن آیات مربوط به قیامت، اصلاً قابل مقایسه با لحن آیات جهاد و تبیین احکام نیست. منظورم این است که اینها مواردی است که نباید از آنها غفلت کرد در حالیکه در تبلیغ دین غالباً متأسفانه ما از آنها غافلیم؛ اما در آموزه‌های دینی به آنها کامل و جامع توجه شده است.

با این توضیح، فضاسازی برای تقویت احساس، بسیار مهم است. یک مثال برای این نکته عرض کنم. مثلاً در منزل یا در محیط‌های تربیتی، به نوجوان می‌گویید «نماز را اول وقت بخوان»، در حالیکه اصلاً فضا را برای این امر ارزشی آماده نکرده‌اید. هیچ عنصر شوق‌انگیز، احساس‌برانگیز در اینجا نیست. اگر می‌خواهید نوجوان نماز را اول وقت بخواند، باید ابتدا یک اذان زیبایی در آنجا پخش کنید، تمام کارهای دیگر تعطیل شود. تلویزیون در منزل خاموش شود. اگر مشغولیت‌های دیگری هست، رسماً این مشغولیت‌ها از محیط حذف شود. یک فراغتی برای ادای نماز پیدا شود. بعد یک مکانی مختص نماز باشد، سجاده‌ای باشد، فضای زیبایی باشد، آرامش و معنویتی حاکم باشد. در تعالیم دینی ما برای نماز خواندن گفته‌اند به مسجد بروید، چقدر به جماعت خواندن توصیه شده است که ثواب دارد؛ اگر در خانه هم نماز می‌خواهید بخوانید، یک جای خاصی برای نماز داشته باشید. چرا؟ بخاطر اینکه وقتی یک جای خاصی برای نماز داشته باشید، وقتی وارد این فضا می‌شوید تمام تجربه‌های معنوی گذشته‌تان و نمازهای باحال و ارتباط صمیمانه‌ای که با خداوند سبحان داشتید، در ذهنتان تداعی شود تا باعث شوق مضاعف برای ارتباط با خدای متعال گردد. با این مقدمات فضای ذهنیتان با آن فعلی که می‌خواهید انجام دهید مناسب می‌شود. یا موارد دیگر مثل اینکه آن جایی که می‌خواهید یا غذا می‌خورید را برای نماز انتخاب نکن. وضو بگیر، اذان و اقامه بگو، قدم زنان به سمت مسجد برو، با ثانی و آهسته به طرف مسجد گام‌هایت را بردار، قبل از نماز وارد مسجد شو، نماز را با طمأنینه بخوان، نماز را اول وقت و با جماعت بخوان و مواردی از این قبیل. ببینید تمام این آداب و کارها، فضاسازی است. تمام اینها برای این است که فضای ذهنی انسان مسلمان برای انجام فریضه نماز و آن فعلی که می‌خواهد انجام دهد، مناسب شود. شما وقتی تمام این فضاها را چه برای خود یا برای آن نوجوان آماده می‌کنید، این آدم خود به خود به سمت نماز می‌رود. این احساس معانی آن قدر در او قوت پیدا می‌کند که به سمت نماز شوق پیدا می‌کند. ما هیچکدام از این آماده‌سازی‌های روانی را هم به لحاظ احساسی و معنایی انجام نمی‌دهیم بعد از مخاطب نوجوان خودمان توقع داریم که به ارزشها عمل کند.

۵- عدم توجه به انرژی‌های موجود در مکان‌ها، زمان‌ها و انسان‌ها: نکته دیگر، توجه به قرار گرفتن در فضاها و موقعیت‌های مناسب هر معناست. مکان‌ها، زمان‌ها، آدم‌ها و همه اشیای پیرامون ما، روی ما تأثیر دارند. در آموزه‌های دینی، مکان با مکان فرق دارد، زمان با زمان فرق دارد. تفاوت کیفی و

ماهوی دارند. آدم‌ها هم همینطور هستند. به بعضی از آدم‌ها که برخورد می‌کنید، معانی منفی در انسان تقویت می‌شود و بعضی دیگر معانی مثبت را در انسان تقویت می‌کنند. وقتی به چهره بعضی آدم‌ها نگاه می‌کنید، هواهای نفسانی در انسان تقویت می‌شود و بعضی دیگر نیز چهره آنها، انسان را به طرف معانی متعالی سوق می‌دهد. شخصیت آدم‌ها خیلی تأثیرگذارند. یعنی این آدم‌ها مثل یک منبع انرژی می‌مانند که دائماً در حال انتشار و متصاعد کردن انرژی خودشان هستند. امواج و تشعشعاتی دارند. الان در فیزیک جدید می‌گویند هر شیئی برای خودش تشعشع دارد، میدانی در اطراف خودش دارد، و بر این اساس بر همه اشیای پیرامون خودش آثاری دارد. طلا آثار خودش را دارد، مس آثار خودش را دارد، چوب آثار خاص خودش را دارد. اینها هم گیرندگی خاص خودشان را دارند و هم انعکاس و تشعشعات و امواج مناسب خودشان را دارند. این نکته در آدم‌ها به مراتب بیشتر است. اراده، افکار، احساسات انسان‌ها تأثیرگذار است. در اطراف انسان هاله‌هایی است. بحث‌هایی که در هاله‌شناسی و انرژی‌درمانی وجود دارد واقعیت است. این نکات فقط ناظر به جهات مادی انسان است، به لحاظ معنوی بحث خیلی فراتر از اینها است. وقتی مصافحه و معانقه در اسلام مطرح می‌شود، ببینید چقدر اهمیت دارد. پیامبر فرمودند انسان تا وقتی که دستش در دست یک مؤمن است تا مادامی که دست خود را رها نکرده است، گناهانش در حال ریختن است. اینها ناظر به آثار است. شخصیت را متحول می‌کند. من آدم‌هایی را می‌شناسم که وقتی به ایشان دست می‌دهی، حال روحی شما عوض می‌شود و حال معنوی می‌یابی. اینکه نگاه به عالم ربانی عبادت است، برای چه گفته‌اند؟ نه تنها خودش بلکه از درب خانه عالم ربانی که رد می‌شوی، نگاه کردن به آن عبادت می‌شود. این نکته اگر اثر تربیتی نداشت که اینقدر به این توصیه نمی‌شد. لذا آنهایی که می‌خواهند در حوزه عمل وارد شوند، یک نظم و انضباط ویژه‌ای در زندگیشان برقرار می‌شود. با هر کسی ارتباط ندارند، با هر کسی نشست و برخاست ندارند، هر جا نمی‌روند، در هر محیطی واقع نمی‌شوند. این بحث‌ها و نکات آن‌قدر دقیق و ظریف است که فقط می‌شود آنها را در زندگی بزرگان مشاهده نمود. تمام این نکات و فضاسازی‌ها در مستحبات و مکروهات گفته شده است. بنده یک جایی درس داشتم، آنجا دانش‌آموزانی داشت که از نظر اخلاقی مشکلات زیادی داشتند، باور بفرمایید وقتی به من نزدیک می‌شدند حالم عوض می‌شد. هر چه انسان لطیف‌تر شود این ادراکاتش نیز بیشتر می‌شود. برای همین این نکته بسیار مهم و با اهمیت است.

و- **عدم توجه به مبادی میل:** نکته دیگر اینکه میل‌ها در وجود ما مبدأ دارد. این مبادی میل، یک بحث مستوفایی دارد. به هر که می‌گویید چرا این کار را کردی؟ می‌گوید دلم می‌خواهد. این دلم می‌خواهد همان میلهائی است که ما خود نمی‌دانیم از کجا آمده و ریشه در چه ابعادی از وجود ما دارد.

اینکه می‌بینید از ارزش‌ها و آرمان‌ها فاصله می‌گیریم و می‌گوییم شکاف افتاده است، برای این است که هر کاری که ما می‌کنیم مستظهر به میلی است. امکان ندارد فعلی از انسان صادر شود و پشت آن میلی نباشد، در آن خوشایندی وجود نداشته باشد. مرحوم طباطبایی (رضوان ... تعالی علیه) در مبحث ادراکات اعتباری‌شان، می‌گویند که هر کاری، با اعتبار حُسن انجام می‌شود، سپس محقق می‌شود. اعتبار حُسن، یعنی می‌گوید این کار خوب است. اعتبار می‌کند خوب است و انجام می‌دهد؛ یعنی عنوان حُسن را در آن لحظه‌ای که کار را انجام می‌دهد به آن کار می‌بخشد. حال این میل‌ها از کجا بوجود می‌آید؟ این را باید ریشه‌یابی کرد و مصدر و منشأ پیدایش اعمال را جست. آقای فاطمی‌نیا از قول حضرت آیت ... بهاء الدینی (رحمه ... علیه) با یک شگفتی نقل می‌فرمودند که ببینید دعای ایشان و اولیای الهی چیست؟ دعای ایشان این بود که می‌فرمودند: «خدایا! مبادی میل ما را عوض کن». این خیلی مهم است. برخی میل‌ها انسان را به انحطاط می‌کشاند و انسان به دنبال هوس می‌رود و از مسیر اصلی خود غافل می‌شود؛ لذا آن سرچشمه را باید خشکاند.

در اینجا به برخی از مبادی میل و آنچه که منشأ پیدایش جریانات و تمایلاتی در انسان می‌شود که مسیر عمل آدمی را تغییر می‌دهد اشاره می‌کنیم:

- **لذت‌ها و آلام:** تمام لذت‌ها و آلامی که ما چشیده‌ایم، مبدأ میل هستند. اینها هر لذتی را شامل می‌شود. شما امروز یک غذای خوشمزه خوردید، به محض اینکه به یادش می‌افتید، میل آن غذا در شما پیدا می‌شود. یا صحنه‌ای که دیدید، به مجرد اینکه دوباره آن را یادآوری می‌کنید، حالتان عوض می‌شود. هر لذتی که انسان ادراک می‌کند باعث پیدایش میلی در درون انسان می‌شود. لذت اساساً چون یک دریافت ملائم با طبع است و مطلوب است، لذا خاطره خوشی از آن در ما باقی می‌ماند و این خاطره خوش هر بار که یادآوری می‌شود منشأ یک ابتهاج نفسانی می‌شود و انسان را به آن سمت متمایل می‌کند. این نکته از

فاکتورهای اساسی در حوزه تعلیم و تربیت است. ما هر چیزی را اجازه نداریم بچشیم، تجربه کنیم و با آن مواجهه نزدیکی داشته باشیم. چون اگر هر چیزی را تجربه کنیم خالی از این دو حالت برای نفس انسان نیست یا توأم با لذت و یا همراه با نفرت خواهد بود. این یک سرمایه معنوی را به روح و نفس انسان منتقل می‌کند که از او هم رهایی نیست.

- **عاداتها:** عادت‌ها، مبدأ میل هستند. هر عادتی در وجود ما مبدأ یک میل است. وقتی یک کاری را یاد می‌گیریم، در ابتدا با سختی و تکلف همراه است. مثل تایپ کردن، رانندگی کردن. اما به تدریج که این عادت در اعضا و جوارح ما شکل می‌گیرد، بعد با کمترین توجه، انرژی و اراده، آن کار از ما صادر می‌شود. گویی که مدیریت این فعل به بخشی از روان ما منتقل می‌شود که نیازی نیست ما آن را مدیریت کنیم. همین اندازه کافی است که به آن توجه کنیم، سپس آن فعل بدون تکلف از ما صادر می‌شود. به طوری که اگر همزمان با آن فعل، چند کار دیگر هم انجام دهیم، آن کار مورد نظر از ما صادر می‌شود. اما نکته در عادت‌ها این است که عادت به شخصیت ما جهت داده و آن را شکل می‌دهد. بدی عادات همین است که وقتی انسان به آنها گرفتار می‌شود، در انسان میل ایجاد می‌کند.

- **ملکات اخلاقی:** ملکات اخلاقی مبدأ میل هستند. ملکات اخلاقی همانی است که از آن تحت عنوان فضایل و رذایل اخلاقی می‌شناسیم و اینکه چگونه پدید می‌آید؟ الان به آن نمی‌پردازم؛ اما اجمالاً می‌دانید که تکرار اعمال و این اعمالی که می‌گوییم صرفاً اعمال جوارحی و فیزیکی نیست، بلکه اعمال جوانحی و فکری نیز وجود دارد که استمرار در این نوع اعمال رفته رفته یک شاکله روحی، روانی را ایجاد می‌کند که از آن تعبیر به ملکه می‌کنیم. ملکات اخلاقی همان شاکله‌های روحی و روانی هستند که در اثر تکرار اعمال جوارحی یا جوانحی در انسان پدید می‌آید. اینها عبارتند از طمع، ترس، سخاوت و... تمام آن صفاتی که به عنوان ملکات اخلاقی، چه مثبت و چه منفی، آنها را می‌شناسیم. فرض کنید در کسی که ملکه حسد یا جُبْن یا بخل وجود دارد و در مقابل این صفات رذیله، ملکه سخاوت و ایثار وجود دارد، این آدمی که اهل سخاوت است؛ اصلاً از این صفت لذت می‌برد؛ یعنی این خصلت، گویی طبیعت اوست. ملکات، طبیعت ثانوی انسان را تشکیل می‌دهند و افعالی که از انسان صادر می‌شود افعالی است که بمنشأ طبیعت انسانی است؛ یعنی

بروز و ظهور شخصیت ما هستند. آن شخصیت اولی، طبیعت اولی و آن شخصیت ثانوی، طبیعت ثانوی محسوب می‌شود. ملکات اخلاقی طبیعت ثانوی ما را تشکیل می‌دهند که منشأ افعال، حرکات و بروزات مناسب خود می‌باشند.

- **انرژی‌های القایی:** القائیات و توجهات روحی دیگران به انسان مبدأ میل است. این القائیات می‌تواند از فاصله نزدیک باشد، یا از راه دور باشد. وقتی یک نفر برای شما دعا می‌کند، در آن لحظه که دعا می‌کند، حال شما عوض می‌شود. از محضر اهل بیت (ع) سؤال پرسیدند که گاهی دل ما می‌گیرد و گاهی شاد می‌شویم، این علتش چیست؟ فرمودند: علت این است که موقع‌هایی که ما شادیم، شما هم شاد می‌شوید و وقتی ما ناراحت هستیم، شما هم ناراحت می‌شوید. انسان با آدم‌هایی که سنخیت و مشابهت روحی و روانی دارد، دارای مرادوات و تبدلات معنوی است. حالات آنها، بدون اینکه روابط ارادی یا توجهات خاصی باشد، در انسان اثر می‌کند. یعنی شخصیت ما از ظاهر و باطن عالم در معرض این القائات قرار دارد. پس انرژی‌های القایی نیز یکی دیگر از مبادی میل است.

به هر صورت یکی از جاهایی که تولید میل می‌کند، القائات است. القائاتی که از اطراف به ما می‌رسد. گاهی می‌بینید وقتی انسان وارد یک محیط‌هایی می‌شود، یک میل‌هایی در انسان ایجاد می‌شود که اگر در آن محیط نباشد، ایجاد نخواهد شد. حال چه عواملی دخیل است؟ قطعاً ادراکاتی که ما از آن محیط داریم، بخشی از آن آگاهانه است و خیلی از آن ناآگاهانه است. مثلاً الان من شما را نگاه می‌کنم، بعد دوست دارم مثل شما موهایم را آرایش کنم. مثل شما لباس بپوشم. چگونه این میل در من ایجاد شد؟ این مسأله خیلی پیچیده است و در شخصیت انسان خیلی هم ناپیدا است. در شخصیت شما چه عواملی بوده است که من را تحت‌الشعاع قرار داده است. گرفتاری نوجوان و جوان ما الان همین است. این شگردهای تبلیغاتی، روانی و جنگ روانی در همین عرصه است. در یک تصویر، رنگ‌هایی استفاده می‌کنند که در پس زمینه این صحنه‌ها یک پیام‌ها و چیزهایی را به فرد القاء می‌کند. وقتی او این فیلم را تماشا می‌کند، مجموعه‌ای از تمایلات ایجاد می‌شود که این القاء و ایجاد تمایلات کاملاً برنامه‌ریزی شده است. الان شگردهای تبلیغاتی نیز بر همین اساس است. یعنی

به گونه‌ای این تصاویر، اصوات، صحنه‌ها، رنگ‌ها و فضاها طراحی می‌شود که فرد بدون اینکه بداند، به یک سمتی گرایش پیدا می‌کند و مکانیزم آن، خیلی هم پیچیده است. عرض کردم فضاها در انسان میل ایجاد می‌کند. یک انرژی و تشعشعاتی در فضاها هست، در خود آدم‌ها و ارتباط با آدم‌ها وجود دارد که باعث ایجاد میل‌های گوناگونی در انسان می‌شود. ارتباط با آدم‌ها، شخصیت انسان را جهت می‌دهد. گویا امواجی از این آدم متصاعد می‌شود و میدان‌هایی در اطراف شخصیت و بدن این آدم وجود دارد که انسان را کانالیزه می‌کند و جهت می‌دهد. اگر یک آهنی را در میدان مغناطیسی چند بار عبور دهید، مغناطیسی می‌شود، چرا؟ چون آهن، ذرات سرگردان بهم ریخته‌ای دارد و وقتی در آن فضای الکتریسیته قرار می‌گیرد، قطبی می‌شود و لذا خود آن آهن، آهن‌ربا خواهد شد. بعد در یک طرف، یک چیزهایی جذب می‌شود و در یک طرف، یک چیزهایی دفع می‌شود. ما آدم‌ها هم همین‌گونه هستیم. خیلی عناصر در شخصیت ما بهم ریخته است. قرآن به این شخصیت ما می‌گوید "نطفه امشاج..." این وجود ما یک کشکول و ظرفی است که در آن همه چیز وجود دارد. خیلی عناصر وجود دارد. یعنی تمام آنچه که ما دیدیم، شنیدیم، خاطرات و تجربیات روحی و روانی ما، تمام آنچه که از ظاهر به ما رسیده است، تمام آنچه که از باطن به ما رسیده است، تمام اینها ظرف درون و وجود ما را تشکیل می‌دهد. بعد این ظرف وقتی در محیط‌های خاص می‌رود و با یک آدم‌های خاص ارتباط برقرار می‌کند، در فضای انرژی آن محیط، در آن فضای مغناطیسی محیط که قرار می‌گیرد، آن ذرات، سرمایه‌ها و عناصر درونی که جهت‌مند و هم‌سنخ با آن فضا است، به هم می‌پیوندند و انرژی ایجاد می‌کنند و همدیگر را جذب می‌کنند. درست همانند آن میخ آهنی که بعد از چند بار عبور از میدان مغناطیس، مغناطیسی می‌شود. مثلاً انسان می‌بیند که در این بچه علاقه به خدا ایجاد شده است، بعد از خود می‌پرسد چگونه علاقه به خدا پیدا کرده است؟ یا اینکه تمایل به یک کارهای خیری دارد، چگونه این تمایلات در وجود او ایجاد شده است؟ بعد که ریشه‌یابی می‌کند، می‌بیند با فلانی نشسته است، فلان جلسه را رفته است، با کسانی دوست شده است و در فلان محل رفته است که در آنجا این آثار مثبت به او منتقل شده است. ببینید این همه توصیه‌هایی که در روایات نسبت به ویژگی‌های دوست، هم‌نشین و مصاحب داریم.

اینکه با چه کسی بنشینید یا اینکه با چه کسانی ننشینید، با هر کسی ننشینید، با هر کسی نشست و برخاست نداشته باشید؛ تمام اینها بخاطر همین القائنات و اثر آنها از این مصاحبت‌ها در وجود انسان است.

- **ضمیر ناخودآگاه:** ضمیر ناخودآگاه ما نیز مبدأ میل است. در روان‌شناسی جدید، درخصوص ضمیر ناخودآگاه بحث‌های زیادی شده است. یک دفعه میلی در انسان ایجاد می‌شود، نمی‌دانیم چرا؟ خود فرد هم متوجه نیست که چرا این میل در او هست، چرا که این به محتویات ضمیر ناخودآگاه او بر می‌گردد.

وجود آدم را خداوند بگونه‌ای طراحی کرده است که پستی در وجود او قرارداده است. این پستو در دسترس ما نیست. آن چیزهایی که فریاد و امثالهم می‌گویند، به جای خود؛ اما مطلب بالاتر از این حرف‌هاست. در آن پستوی شخصیت ما، خیلی از تمایلات سرکوب شده ما، خیلی از خواست‌های به نتیجه نرسیده و پس زده شده ما، در آنجا قرار گرفته است. این ضمیر ناخودآگاه خیلی خیلی تأثیرگذار است. کجا اینها ظاهر می‌شود؟ به چه شکلی ظاهر می‌شود؟ در چه موقعیت‌هایی ظهور و بروز پیدا می‌کند؟ اینها سؤالاتی است که کمتر به آنها پرداخته شده است. البته اطلاعات من در این زمینه محدود است، اما من تا به حال ندیدم در حوزه روان‌شناسی یا علوم تربیتی کسی گفته باشد و بگوید، چگونه می‌توان این ضمیر ناخودآگاه را کنترل کرد. البته در تعالیم دینی ما توصیه‌های خیلی مهمی در این باب شده است که چگونه می‌توانیم شخصیت مان را کنترل کنیم.

- **غرایز:** خود غرایز نیز یک مبدأ میل دیگری است. یعنی به‌طور طبیعی یک تمایلات طبیعی و زیستی داریم، مثل میل جنسی، میل به خوردن، میل به خوابیدن و امیالی که از آنها تعبیر به غرایز می‌کنیم. فرض کنید یک بچه کوچک که فکر و اندیشه‌اش هنوز کار نمی‌کند، این امیال را دارد و هر چه در راستای غرایزش هست برای او مطلوبیت دارد و به سمت آن گرایش دارد. آنچه که حوزه دفع و حراست و صیانت از خود است، قوه‌ای که مسئولیت این کار را دارد، از آن تعبیر به غضب می‌کنیم. یعنی همه عواملی که محل این صیانت نفس و امنیت ما هستند را دفع می‌کند. از این قوه تعبیر به قوه غضب می‌شود. منظور این است که اینها خودش از مبادی میل هستند.

اینها مبادی میل بودند که سعی کردم مهمترین آنها را عرض کنم اما موارد دیگری هم هست که اینها در شخصیت ما تأثیر گذارند. اگر شما می‌خواهید فضای روحی، روانی تان را مدیریت کنید، لازم است به این نکات توجه جدی شود. ببینید چقدر بحث دقیق و گسترده می‌شود. ما به چه نظام و برنامه جامع و گسترده‌ای نیاز داریم. درخصوص هر کدام از این مراحل، نیاز هست تفصیل بیشتری داده شود. من می‌خواستم در این مرحله بر این تأکید کنم که مبادی میل خیلی از عوامل هستند و این مبادی، میل‌ها را در ما تقویت یا تضعیف می‌کنند و طبیعی است وقتی این میل تقویت شد به اراده و نهایتاً به عمل تبدیل می‌شود یا اگر تقویت نشود عالی‌ترین معانی در آنجا از بین می‌رود.

روش‌های مدیریت امیال در تعالیم دینی:

حال باید دید چه روش‌هایی برای کنترل امیال وجود دارد. این عرایضی که مطرح شد فقط ناظر به طرح مسأله بود، درخصوص روش‌ها و شیوه‌های مواجهه با اینها، در تعالیم دینی توصیه‌هایی شده است که به برخی از آنها اشاره‌ای می‌کنم.

- **تقوی:** در تعالیم دینی، بحث تقوی یک مقوله بسیار مهمی است. تقوی داشتن انضباط روحی و روانی است. عادت دادن نفس به رعایت حدود و مقررات است. اینکه انسان کنترل نفس خودش را داشته باشد. اجازه ندهد که او به هر جایی برود؛ به هر صحنه‌ای نگاه کند؛ هر صوتی را بشنود؛ هر چیزی در ذهنش تداعی شود. مجاری ادراکی ما، آغاز و پایه همه ادراکات ما هستند. حکما می‌گویند: "من فقد حساً، فقد فقد علماً" یعنی اگر کسی حس نداشته باشد، اصلاً پایه و اساس علم را ندارد؛ لذا در او علم حصولی شکل نمی‌گیرد. به هر حال این همه روی کنترل چشم، کنترل گوش، کنترل زبان و کنترل فکر تأکید شده است، برای همین است که هر چیزی که وارد شود؛ امیال، احساسات و فهم‌های خاص خودش را وارد جان انسان می‌کند. مثلاً درخصوص کنترل فکر، اگر چشم انسان به یک صحنه‌ای که حرام است، بیفتد اجازه نداریم مجدد آن را در ذهن تداعی کنیم و دوباره آن را بازخوانی کنیم.

- **عدم توجه و تمرکز:** یکی از روش‌های دیگری که به آن تأکید شده است، عدم چشم دوختن و تمرکز است. مثلاً قرآن می‌فرماید: «ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم

زهره الحیاه الدنیا لفتنهم فیه...» (طه-۱۳۱) توجه کنید، گفته‌اند چشم ندوز. یک موقع نگاه کردن، اجمالی و گذری است؛ اما یک وقت خیر، سطحی و گذری نیست؛ بلکه با تمرکز نگاه می‌کنیم و خیره می‌شویم؛ دقایق و ظرایف آن را بررسی می‌کنیم. به ما گفته‌اند که از این صحنه‌ها سریع بگذرید، روی صحنه‌هایی که برای شما حواس پرتی ایجاد می‌کند ذهنتان را کانالیزه نکنید، متمرکز نکنید. اینها برای شما لازم نیست، عبث است. بخصوص نسبت به نامحرم "غضّ عین" داشته باشید؛ "غضّ عین" نگاه نکردن نیست، بلکه نگاه کوتاه، گذری و سطحی است. یک بیان دیگری هم که در قرآن کریم در این زمینه به چشم می‌خورد "و لا تقربوا" است. به‌عنوان مثال قرآن می‌فرماید: «ولا تقربوا الزنا...» به عمل شنیع زنا اصلاً نزدیک نشوید. نمی‌فرماید که مرتکب نشوید یا در جای دیگر به جناب آدم و حوا می‌فرماید: «ولا تقربا هذه الشجره...» یعنی نزدیک این درخت نشوید. ما در روایات داریم که محرّمات قرقگاه‌های الهی است به این قرقگاه‌ها نزدیک نشوید. بعد در ادامه روایت آمده است که اگر نزدیک شوید، احتمال دارد بلغزید؛ چون شما دارید در لبه یک پرتگاه راه می‌روید و اگر یک لحظه حواستان پرت شود، به پرتگاه سقوط خواهید کرد. با کمترین توجه چه بسا متمایل شوید و با کمترین تمایل در لبه پرتگاه احتمال سقوط زیاد است؛ لذا به ما توصیه اکید شده است که اصلاً نزدیک محرّمات نشوید. فضای روحی و روانی خودتان را برای ورود این صحنه‌ها، مهیا نکنید. اینها توصیه‌های عملی و اجرایی خیلی مهمی است.

- **مبارزه با عادات (دعوت به تفکر و تعقل):** در مبارزه با عادت‌ها هم در تعالیم دینی ما بسیار تأکید شده است. این مسأله‌ای است که، خیلی تعیین کننده است و بحث مستوفایی می‌خواهد. از میان عوامل عادت شکن مهمترین عامل شکننده عادت‌های ذهنی و معنایی و علمی، تفکر کردن است. دعوت به تفکر و تعقل، توصیه‌ای است که آن را واقعاً جدی نگرفته‌ایم و در تعلیم و تربیت ما حقش ادا نشده است. اصلاً فهمیده نشده است که این تفکر و تعقل چیست؟ چه نقشی در شخصیت انسان دارد؟ سازوکار تأثیرگذاری تعقل و تفکر چگونه است؟ چرا دین این قدر به آن تأکید کرده است؟ عرض کردم در این پستوی درون‌مان، این امیالی که معلوم نیست از کجا آمده است را چگونه می‌خواهیم کنترل کنیم؟ به ما گفته‌اند که شما کاری نداشته باش که اینجا (یعنی در ضمیر ناخودآگاه) چه چیزهایی

وجود دارد. هر چه هست. تو فقط پاسبانی بده و مراقب باش، فقط آنهایی که عاقلانه و منطقی است و برای آنها می‌شود ملاکی در نظر گرفت را اجازه خروج بده.

در آموزه‌های دینی ما این قدر که در تقویت قوه عاقله و دعوت به خردورزی و تأمل و تدبیر در امور تأکید شده است، به هیچ امر دیگری تأکید نشده است. مثلاً شما حق و باطل را پس از بررسی، می‌فهمید؛ خیر و شر را می‌فهمید؛ حلال و حرام را می‌فهمید؛ زشت و زیبا را می‌فهمید؛ حال سعی کنید بر اساس اینها فکر کنید، ارزیابی کنید، نظارت کنید، تشخیص موقعیت دهید و حکم صادر کنید و به آن ملزم باشید. در هر جایی که تفکر و تعقل در زندگی ما کاهش پیدا نموده و در شخصیت ما رنگ می‌بازد و سست می‌شویم، آنجا غوغای امیال آغاز می‌شود و آدم مهارش از دستش خارج می‌شود. در اوج شهوت و غضب که عقل دیگر کاره‌ای نیست. خوب چه کنیم که عقل در شخصیت ما مستقر شود؟ اتفاقاً بخش‌های مهم تعالیم تربیتی اسلام، در همین جاها است که این کودک باید از همان دوران آغازین، فکور و عقول بار بیاید. همانطور که قوای غریزی او قوت پیدا می‌کند، می‌توان قوه عاقله او را نیز تقویت کرد. اما راه و روش خاص خود را دارد. اگر قوه عاقله را تقویت کنید و یک فرمانده حاکم مقتدر در کشور وجود انسان باشد، بعد در این تراجم‌ها و دعوها، در فضای روحی و روانی ما، عقل می‌تواند نقش یک لنگر و وزنه‌ای در شخصیت انسان را داشته باشد. چون به عقل، وجدان و فطرت الهی در شخصیت خود میدان نداده‌ایم و از روش‌های صحیح برای تقویت و پرورش قوای عاقله و مفکره در نظام تعلیم و تربیت بهره نگرفته‌ایم، اینها همانند قضاتی می‌مانند که هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید یا مثل یک رفیق شفیقی هستند که به دلیل اینکه بسیار به او بی‌اعتنایی شده است، دیگر دست از نصیحت کردن کشیده است. با حساس شدن به احکام، رفته رفته عقل، وجدان، فطرت و ایمان تقویت می‌شود.

اصلاح باورها: نکته دیگر، اصلاح باورها است. باور به اینکه قضا و قدر بر نظام عالم حاکم است. باور به اینکه این عالم حکیمانه است، در جهت خیر است. باور به اینکه عوامل منفی و شر در عالم مغلوب است. مثلاً باور به اینکه تو فقط همین من غریزی نیستی، بلکه دهها «من» در وجود تو وجود دارد. این را باید انسان بفهمد که شخصیت او سطوح و لایه‌های مختلف دارد. «من»های مختلف در درون ما هست. می‌خواهم عرض کنم، باورها و تصحیح

اعتقادات، خیلی می‌تواند تأثیرگذار باشد؛ چون باورها نقش تعیین کننده‌ای در تعقل و تفکر صحیح دارد، به خصوص قوت باورها.

- **ایمان:** ایمان خودش یک پایگاه و نیروی بسیار قوی در وجود انسان است که می‌تواند در این دعواها و منازعات وارد شود و کفه را به سمت مفاهیم و امیال عالی وجود انسان سنگین کند. توجه بفرمائید اینکه حقیقت ایمان چیست و در درون انسان چگونه و با چه سازکاری تأثیر می‌گذارد از مباحث بسیار اساسی و مهم و عمیق و گسترده تربیت دینی است که ما در این جا فقط به آن اشاره می‌کنیم.

- **توسلات:** اینها از اصول اعتقادی ما در تعلیم و تربیت است. من در یک مبارزه‌ای، می‌دانم صحیح و حق و باطل چیست، اما قدرت و توان ورود به آن را ندارم؛ قدرت عقل، وجدان و ایمان من آن قدر نیست که بتواند من را در چنین میدانی پشتیبانی کند. شاعر می‌گوید:

غره مشو که مرکب مردانِ مرد را در سنگلاخ بادیه پی‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه‌نوش با یک ترانه به منزل رسیده‌اند

این عالم یک منابع و مبادی انرژی و قدرتی هم دارد که اگر به آن وصل شدید تمام این نگرانی‌ها محو می‌شود. شما که ناتوانید، در مقابله با تمایلات شرکش و بحرانهای روحی کم آورده‌اید باید به منابع انرژی عالم متصل شوید. فقط کافی است توجه کنید. کمترین توجه، ارتباط را برقرار می‌کند. اصلاً در عالم معنا، توجه، مساوی با ارتباط است، حتی بالاتر از اتصال و ارتباط، اتحاد است.

این مطالب مبانی عقلی دارد، مبانی فلسفی دارد، مبانی عرفانی دارد، مبانی دینی هم دارد. یعنی کوچکترین توجه به ذات مقدس خداوند متعال، کوچکترین توجه به ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام، بلکه حتی کوچکترین توجه به هر کسی در این عالم، ارتباط روحی و معنوی انسان را برقرار می‌کند. حال این توجه چقدر شدت و قوت داشته باشد و حال انسان چگونه باشد، کیفیت و کمیت بهره‌مندی متفاوت می‌شود. انسان واقعاً انرژی می‌گیرد، فضای احساسی و روانی آدم عوض می‌شود، ظاهر عوض می‌شود، باطن عوض می‌شود، خیلی اتفاقات می‌افتد. ما متأسفانه روی این بحث حساب علمی باز نکرده‌ایم. گاهی مواقع یک فرد در یک موقعیت بسیار بحرانی قرار دارد و با یک توجه و تمرکز ذهنی کاملاً شرایط عوض

می‌شود، هم در درون و هم در بیرون. به هر حال اینها نکات خیلی مهمی است که در تعالیم دینی ما وارد شده است.

پرسش و پاسخ و گفتگو:

دکتر باغکلی:

من تعریف عادت را متوجه نشدم. شما پذیرفتید که عادت، بخشی از گرایش به انجام یک عمل است. چون انسان عادت دارد، تمایل دارد که آن کار را انجام دهد. اگر درست فهمیده باشم، این سؤال برای من ایجاد شد که آیا عادت دادن از شأن تربیتی برخوردار است. اینکه متربی را عادت دهیم، کار خوبی است یا خیر؟ نکته دیگر اینکه در مباحث تربیتی فرمودید که مسأله‌ای داریم به عنوان مبارزه با عادات؛ یعنی با آن چیزی که عادت شده است مبارزه کنیم. حال اگر یک عادت، عادت خوب باشد، باز هم باید همین‌گونه رفتار کرد؟ یعنی در تربیت، از نگاه شما، باید رفتاری که انجام می‌دهیم، الزاماً مبتنی بر عادت نباشد؟

دکتر جوارشکیان:

عادت انواع مختلف دارد. کمتر در حوزه عادت کار شده است. منابعی که وجود دارد خیلی محدود است. ما یک عادت‌های عضوی داریم، مثل: رانندگی، نوشتن، تکلم، راه رفتن، شنا کردن و از این قبیل رفتارها، که تمام این رفتارها تسهیل کننده زندگی ما هستند. اینها برای آن است که به اهداف و غایت خودمان در زندگی برسیم. مثلاً در این عادات عضوی، وقتی بچه می‌خواهد برای اولین بار زبانش باز شود، چقدر زحمت دارد؛ اما بعد از مدتی خیلی راحت صحبت می‌کند. راه رفتن او هم همینطور است. تمام این عادات مفید است. یا مثلاً در نماز خواندن از آن حیث جوارحی، اگر عادت بشود که تلفظ کلمات صحیح ادا شود، این خیلی هم خوب است؛ اما اگر فرد در نماز مدام به این فکر باشد که تلفظ درست بود یا غلط، این باعث می‌شود از توجه به معانی و عمق مطلب دور شود. لذا در بخش جوارحی، عادت و تکرار بسیار مفید است و تسهیل کننده زندگی ماست. عرض شد مثل این است که انسان مدیریت این امر را در ذهن خودش به کس دیگری می‌سپارد و نیاز نیست که دیگر همه توجهش به آن معطوف باشد. اما در حوزه مسائل روحی، معرفتی، روانی و ذهنی، عادت‌ها آن‌گونه نیست که در عادات عضوی گفته شد؛ بلکه به دو بخش می‌شود: (۱) بخشی از آن که با

زندگی و وظایف ما مرتبط است، شاید در برخی موارد مفید باشد. برای این نکته یک مثال عرض کنم. یک دانشجوی پزشکی که برای اولین بار وارد اتاق تشریح می‌شود و تا به حال با این صحنه مواجه نشده است و در آن شرایط قرارنگرفته است. در وهله اول گاهی برای دانشجویان بسیار اذیت کننده است. این دانشجو باید به این صحنه‌ها عادت کند، چون فردا این باید پزشک شود و صحنه‌هایی بدتر از این را باید ببیند. اگر قرار باشد که در مواجهه با بدن یک میت منقلب شود، نمی‌تواند به وظایف پزشکی خود عمل کند؛ لذا این مکانیزم را خدای متعال قرار داده تا بتواند این صحنه‌ها را کنترل کند. بگونه‌ای که اگر بدتر از این صحنه‌ها را هم مشاهده کرد، برای او طبیعی باشد و در وظایف پزشکی او خللی وارد نشود. یا مثلاً در از دست دادن عزیزان، آدم روز اول در چه حالت غمی فرو می‌رود؛ اما رفته رفته این کاهش پیدا می‌کند. اگر قرار باشد همان تألمات روز اول باقی باشد که زندگی انسان فلج می‌شد؛ لذا اگر این مکانیزم عادت در روان ما نباشد، نمی‌توانیم با واقعیت‌ها کنار بیاییم و به وظایف خود عمل کنیم. این بخشی از آن عادت‌های روحی و روانی بود که مفید است. (۲) یک بخش دیگر از عادت‌های روحی و روانی است که ناظر به ارزش‌ها، فضایل و رذایل و مقدسات است. یعنی آنچه در تعالی و انحطاط شخصیت انسان بسیار نقش دارد. این نوع عادات به شدت مخرب است. مثلاً اگر نسبت به محتوای نماز عادت کنیم. این کاملاً مخرب است. نماز بخوانیم اما ندانیم چه می‌گوییم؛ لذا در اینجا در تعالیم دینی به ما اجازه نداده‌اند که عادت باشد؛ بلکه امر به تفکر شده است و روش‌های آن نیز پیشنهاد شده است. در بحث فضایل و رذایل هم همین است. آن فضایی که در تعالیم دینی عادت‌ها باشد، ارزش ندارد. یعنی یک نفری که ذاتاً اهل سخاوت است و کار ندارد که آیا این سخاوت ارزشمند است، ارزشمند نیست؛ به جا هست، به جا نیست؛ بلکه به صورت ارثی و ژنتیکی طریق خانواده به این فرد رسیده است و تأمل و تفکر هم در این خصوص نکرده است. اینگونه خصایص در تعالیم دینی ارزشمند نیست. چون بُعد معنوی انسان را که ملازم با آگاهی و انتخاب است توسعه نمی‌دهد. اگر چه که بستر خوبی هست؛ یعنی یک فردی که چنین عادت‌ها و سرمایه‌های ارثی را دارد، می‌تواند با کمترین توجه و تلاشی در این مسیر سیر کند، ولی آنکس که این صفات را ندارد، باید خیلی زحمت بکشد. مثلاً خانم‌ها نسبت به آقایان به لحاظ اینکه عواطف‌شان قوی‌تر است و حس دیگرخواهی در آنها بیشتر از مردان است - برعکس مرد که خودخواهی و تمرکز در خودش بیشتر از زن است - لذا زمینه سیر معنوی برای خانم‌ها خیلی بیشتر است. این نکته جدا از این است که

خدا چگونه پاداش و جزا می‌دهد. این یک بحث دیگری است؛ ولی به طور کلی اگر این زمینه در کسی باشد و او تأمل، فکر و اراده کند بهره بیشتری می‌برد؛ چون موانع کمتری دارد. این نکته مثل این است، کسی که در یک جامعه دینی زندگی می‌کند، مسلماً نسبت به کسی که در یک جامعه غیردینی زیست می‌کند، شرایط بسیار بهتر و مهیاتری برای دیانت و رشد دارد. گرچه ممکن است جزای این دو فرد با هم یکسان نباشد. متدینی که در محیط غیردینی قرار دارد، یک قدم او برابر ده قدم دیگری است که در محیط دینی زندگی می‌کند. در عین حال می‌خواهم عرض کنم، آنچه در دین مورد پذیرش است و در مباحث اخلاقی هم تأکید می‌شود، همین است که اعمال باید عارفانه، آگاهانه و با توجه باشد؛ چون اگر اینگونه نباشد خواهید دید که همین سخاوت یک‌جا مخرب می‌شود. من به یک آدمی که صلاحیت ندارد کمک کنم و به آدمی که صلاحیت دارد کمک نکنم، این سخاوت مخرب می‌شود. اصل و اساس شخصیت انسان حول حوزه خودآگاهی است؛ لذا اگر از انسان فعلی صادر شود که در آن خودآگاهی نباشد یا کم باشد، به همان میزانی که کم باشد، ارزشمندی آن هم کاهش پیدا می‌کند. اگر چه که این امر مثلاً در خصوص کودک بسیار خوب است. در تربیت کودک برای اینکه رفته رفته تکلف دیانت و سختی عبادات برای او کاهش یابد عادت دادن به اعمال عبادی توصیه شده است، اگر چه که در همان مرحله نیز آموزشها باید متناسب با فهم کودک توأم با آگاهی‌بخشی باشد. همینطور در نوجوانی و جوانی نیز توصیه می‌شود که به نماز، به مسجد و از این قبیل فضاها ولو عادت می‌شود که شده، برود و این رفتارها را انجام دهد؛ برای اینکه یک انس روحی و روانی با این فضاها و با این رفتارها در او ایجاد شود. اگر چه که ارزش ندارد و ارزشمند نیست؛ ولی همه اینها به آن افعال آگاهانه‌ای که بعد انجام خواهد داد، کمک می‌کند و آن زمینه درونی را در وجود او تسهیل می‌کند.

دکتر قندیلی:

اینگونه که شما می‌فرمایید که اعمال زندگی روزمره مثل خوردن، خوابیدن و امثالهم جزء عادات هستند، اگر عادت را توسعه معنایی دهیم، باید بگوییم تمام اعمالی که انسان به صورت عادی انجام می‌دهد، جزء عادت است. در حالیکه به بعضی از چیزها در قالب عباراتی کلمه عادت را بکار می‌بریم؛ مثلاً می‌گوییم که من عادت دارم صبح‌ها این ساعت بلند شوم. سؤال من این است که اساساً به چه چیز عادت گفته می‌شود؟

سؤال دیگر اینکه آیا در کنار مباحث اعتقادی که در تربیت، در حوزه انسان‌شناسی و هستی‌شناسی بیان می‌کنید، مباحث دیگری مثل اخلاقیات و فقه هم مورد توجه هست یا خیر؟

تلقى خود من از تربیت اسلامی این است که با توجه به شناختی که ما از انسان داریم، از هستی داریم و بحث‌های مربوط به ارزش‌شناسی و همان مباحثی که در حوزه اعتقادات وجود دارد، ما در صدد این هستیم که فرد را به این سمت و سو برای شکل‌گیری رفتارهایش جهت بدهیم که در اینجا باید از فقه به‌عنوان بایدها و نبایدهایی که رفتارهای انسان را جهت می‌دهند، کمک بگیریم و بعد هم با شناختی که از ملکات نفسانی و اخلاقی در اسلام و دین داریم صفات و ملکات را در او شکل بدهیم تا بتواند رفتارها را بر اساس آنها انجام دهد. فقه، اعتقاد و اخلاق در حقیقت سه حوزه شکل‌دهی به رفتارهای انسان در تربیت اسلامی هستند. آیا شما در این بحث هم به حوزه بایدها و نبایدها و اخلاق ورود پیدا می‌کنید؟ اساساً نظرتان در این خصوص چیست؟

خانم دکتر حسینقلی زاده:

آیا بین این ۵ مرحله‌ای که فرمودید، رابطه خطی وجود دارد؟ یعنی بعد از هر شناختی الزاماً میل و شوق ایجاد می‌شود یا خیر؟ میل و شوق می‌تواند آن شناخت را تحت تأثیر قرار دهد و همین‌طور اراده و برنامه‌ریزی، در امیال دیگر تأثیرگذار و مجدداً به مراحل قبلی برگشت کند.

نکته دیگر اینکه در چارچوبی که فرمودید، من جایگاهی برای باور ندیدم، تعریف شما از باور چیست؟ جایگاه این باور در مرحله شناخت، میل و شوق و سایر مراحل به چه نحو است؟

چه مجموعه اقداماتی را می‌توان برای مدیریت فکر و ذهن تعریف کرد و این مدیریت چگونه انجام می‌شود؟

حجت‌الاسلام شکری:

به نظر می‌رسد که نقطه شروع در تعالیم دینی، شناخت نیست؛ بلکه قبل از آن مقدماتی ذکر شده است. خداوند متعال در آیه شریفه می‌فرماید: «قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا...» برای تفکر یک مقدمه‌ای ذکر می‌شود و آن هم قیام لله است. یا در جای دیگر می‌فرماید: «یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه...» قبل از تعلیم دو مرحله دیگر حضور دارد، (۱) تلاوت آیه و (۲) تزکیه. البته مراد از این دو باید روشن شود.

جایگاه اختیار در این مراحل که فرمودید روشن نیست. در مرحله میل چیست؟ آیا به جبر دچار نمی‌شویم؟! در کنار عادات، لذات، القانات، ضمیرناخودآگاه، قوای غضب و شهوت یک عنصری به نام اختیار هم وجود دارد که هیچ وقت سراغ تحلیل و بررسی آن نمی‌رویم. اینکه بگوییم انتخاب‌های انسان از شناخت می‌باشد، آیا به جبر دچار نمی‌شویم؟ بالاخره این شناخت چگونه به انسان منتقل شده است؟ من این کار را می‌خواهم انجام دهم، آیا شناخت‌ها، امیال من در آن تأثیر دارد یا ندارد؟

دکتر سعیدی رضوانی:

اینکه فرمودید کسی که به‌طور ارثی دارای صفات خوبی است، این آن ارزشمندی لازم را ندارد؛ پس چگونه پیامبر اسلام نسبت به این افراد یک ارزش خاصی را قائل بودند، مثل «حاتم طایی»؛ آنگونه که در تاریخ اسلام گفته شده است، حالت حاتم طایی سخاوت بوده است یا اینکه در حدیث داریم، اگر اصل حدیث درست باشد، که جوان سخی گنهکار یا غافل، از پیر عابد غیرسخی، برتر است. اگر این حدیث درست باشد نشان می‌دهد که این جوان بدون تأمل و تفکر سخی است، حال سؤال اینجاست که آیا این ویژگی‌های اخلاقی ارزش دینی دارد یا خیر؟

پاسخ‌های دکتر جوارشکیان:

از صحبت‌های پایانی شروع می‌کنم و سعی می‌کنم مطالب را به هم نیز ربط دهم. اینکه آقای دکتر قنذیلی فرمودند آیا همه اعمال زندگی روزمره ما عادت است؟ بله، تقریباً در همه افعال ما این مکانیزم وجود دارد. من عادت را در معنای عام آن بکار بردم. ببینید در انجام یک فعل ابتدا نیاز به توجه و تمرکز هست. این عادت اگر جنبه عضوی داشته باشد در ابتدا اعضاء و جوارح هنوز با این فعل انس نگرفته‌اند و هر کاری با تکلف و سختی انجام می‌گیرد، حال چه راه رفتن، خوردن، یا خوابیدن باشد؛ اینجا نیاز به عادت است، که در حوزه مهارت‌های زندگی پیگیری می‌شود. در حوزه ذهن هم همینگونه است. بالاخره کسی که می‌خواهد ریاضیات یاد بگیرد، باید رفته رفته ذهن او با این مفاهیم انس بگیرد.

یک عنصر در عادت، انس است. یعنی شما در نگاه ثانوی، دیگر نیاز به آن تمرکز نگاه اول را ندارید و در نگاه ثالث، آن دریافت اولی در جای خودش بازیابی می‌شود و آن زحمت اولی را ندارد.

عنصر دومی که در عادت وجود دارد، این است که مدیریت آن کار و آن فعل، گویی از صحنه خود آگاهی ما به یک قسمت دیگری در روان ما منتقل می‌شود که اینها ناشناخته است. در رانندگی، وقتی ملکه شود بر خلاف اوائل یادگیری تنها چیزی که به آن توجه نداریم، این است که پای من در حین رانندگی چه کاری را انجام می‌دهد، دست من چه حرکتی را انجام می‌دهد. چه چیزی اینجا و اینها را مدیریت می‌کند. ما توجه نداریم، به صورت اتومات و ناخودآگاه این کارها انجام می‌شود. می‌خواهم بگویم این ماهیت عادت است؛ یعنی آن بخش خودآگاه شخصیت ما میدان‌دار نیست، بلکه فقط توجه می‌کند و با کوچکترین توجه، آن فعل از ما صادر می‌شود.

عرض می‌کنم، تبیین ماهیت و حقیقت عادت و سازو کار روانی آن تحلیل روان‌شناختی، تحلیل فلسفی، تحلیل دینی خاص خودش را دارد؛ که الآن ما به آن کاری نداریم. ولی در عین حال این ویژگی‌ها که عرض شد در همه عادات وجود دارد. به این معنا شاید بتوان گفت همه افعالی که از انسان صادر می‌شود، جزء عادات است که یا در آن مرحله آغازین شکل‌گیری عادت می‌باشد که هنوز نیازمند توجه و تمرکز بیشتر است و یا در مرحله انس و عادت شدن قرار دارد.

بحث ما در اینجا این بود که وقتی عادت شد، به دلیل همین انسی که ایجاد می‌شود و مدیریت فعل از ساحت شعور خودآگاه به یک جای دیگر منتقل می‌شود، دیگر نمی‌توان خودآگاهانه رفتار کرد. خلاصه اینجا از آن مواضعی است که در تربیت بسیار تأثیرگذار است؛ یعنی اگر نسبت به معانی مثبت، ارزش‌ها و آنچه که باید به عمل منتهی شود عادت صورت پذیرد کمترین اثر تخریبی آن این است که دیگر انسان بهره‌مندی و انگیزشی از آن معنا نداشته و در نتیجه آن علم به عمل منتهی نمی‌شود. عادت نسبت به چیزهایی که لازمه بهره‌بردن از آنها نیاز به خودآگاهی دارد، و حضور و دریافت بالفعل از واقعیت را می‌خواهد، در این موارد عادت مخرب است؛ اما اگر در مواردی که مربوط به حوزه افعال جوارحی است افعالی که مربوط به مهارت‌های زندگی ما می‌شود، در اینجا عادت پذیرفته است و اشکالی هم ندارد. به هر حال آن معنا از عادت که گفته شد، باید ببینیم در چه مصداقی اتفاق می‌افتد و آن مصداق در تربیت و تعالی رشد انسان، چقدر تأثیرگذار است. مثلاً در خصوص نماز می‌گوییم هر چه عادت جوارحی بیشتر باشد بهتر است. اینکه آدم در اثر عادت دیگر به نحوه تلفظ توجه نکند مسلماً بیشتر و راحت‌تر می‌تواند به معانی الفاظ توجه کند، ولی عادت به معانی چطور؟ آیا مطلوب است؟ هرگز، چون منجر به قطع توجه از معانی و خروج از نماز می‌شود.

دامنه عادات هم وسیع است. عادت‌های بیولوژیکی هم وجود دارد. مثلاً من به یک منطقه گرمسیر می‌روم و بدنم عادت ندارد و باید بدن، خودش را با این محیط وفق دهد، همین وفق دادن چیزی جز عادت کردن به محیط نیست. یعنی اینکه این موجود زنده سعی می‌کند خودش را با این درجه حرارت، درجه رطوبت، با این شرایط محیطی، تطبیق دهد؛ این همان آغاز مرحله عادت است. این مکانیزم در بدن ما هم اتفاق می‌افتد، در روان ما هم اتفاق می‌افتد، در اعضاء و جوارح ما هم اتفاق می‌افتد، در ذهن و اندیشه ما نیز اتفاق می‌افتد. به هر حال این عادت در یک جاهایی مفید است و در جاهایی مضر است. خود عادت هم ایجاد میل می‌کند.

اینکه فرمودید عادت‌های مفید آیا ارزشمند هستند یا نیستند؟ ببینید مثلاً وقت شناسی مفید است. فایده عملی دارد. در زندگی اجتماعی کاربرد دارد. این عمل قطعاً چه آگاهانه و چه ناآگاهانه باشد فایده خود را دارد، ولی برای رشد شخصیت فرد چطور؟ برای رشد شخصیت فرد وقتی مفید است که عادت نباشد؛ یعنی بداند که عده‌ای منتظر من هستند. من باید به موقع بروم. توجه داشته باشد که عرف اینجا اینگونه است که من به موقع باشم و اگر نباشم، توهین به دیگران است، تضييع اوقات دیگران است. این آدم را رشد می‌دهد. یعنی به وظایفش نسبت به حقوق دیگران حساس می‌کند. اگر اینجا دو دقیقه دیر کنم، فلان جا پنج دقیقه دیر خواهم کرد و به همین ترتیب. این شخصیت انسان را رشد می‌دهد؛ ولی اینکه بدون توجه و عادت باشد، فقط فایده عملی و اجتماعی دارد، ولی فایده معنوی و رشد شخصیت ندارد.

در آن بحث سخاوت حاتم طایی که فرمودید، با این صفاتی که از این بزرگوار نقل شده است، نباید تصور کرد که ایشان مانند یک ماشینی بوده است که هر کسی می‌آمده به او کمک می‌کرده است؛ خیر، او آدم بزرگواری بوده است که آگاهانه و از سر فهم و درک و سنجیده بخشش داشته است. و همین ویژگی شخصیت انسانی او را با دیگر انسانها متفاوت نموده است و از همین روست که در باره او فرموده‌اند بخاطر سخاوتش خیلی از عذاب‌ها از او در روز قیامت برداشته می‌شود. ما دلیلی نداریم که سخاوت او با تعقل و تفکر و فهم و درایت همراه نبوده است! اساساً فضیلت شدن هر رفتاری در گرو سنجیده و عالمانه بودن آن است، و فضیلت یک فرد وقتی شهرت پیدا می‌کند که از آن فضیلت درست و بجا استفاده شده باشد، والا اگر مثلاً سخاوت بی‌جهت باشد، به هر آدمی و در هر موردی

بخشش و کمک کند، دیگر این رفتار و شخص به عنوان یک رفتار و شخصیت محبوب مطرح نمی‌شود.

اینکه بیان شد در روایت آمده، جوان سخی گنهکار یا غافل، از پیر عابد غیرسخی، برتر است. اینها مبنا دارد. چون خصلت، شخصیت فرد را بیان می‌کند. آن عبادات ظاهری و صوری که به خصلتی منتهی نشود، چه فایده دارد. دین آمده است که کمالات انسانی در بشر رشد پیدا کند. پیامبر اکرم (ص) دلیل بعثت خود را اتمام و اکمال مکارم اخلاقی بیان فرمودند. عبادت هم باید به این مکارم اخلاق منتهی شود. یک کسی ۵۰ سال روزه گرفته است، ۵۰ سال نماز اول وقت خوانده است، اما متأسفانه می‌بینید بسیار با خانواده و همراهانش اخلاقش زنده است، معلوم می‌شود که این دیانتش، سطحی و صوری بوده است؛ عبادات باید باعث تحول شخصیتی در فرد شود، تحول شخصیت در فرد با پیدایش خصلت‌های نیکو برابر است. حال اگر یک فردی از ابتدا این خصلت‌های نیکو را آگاهانه داشته باشد، این خیلی ارزشمند است. بسیاری از این بزرگانی که ما به عنوان ولی خدا می‌شناسیم، وقتی زندگی شخصی اینها را بررسی می‌کنید، می‌بینید خیلی از اینها به منشأ یکی از این خصلت‌ها و فضایل ابواب معنوی برایشان باز شده است. مثلاً یکی از این اولیای الهی بخشنده بوده است، یک جایی به جا و سنجیده، خدمتی را انجام داده است. بعد همین باعث شده است که درهایی برای او باز شده و دست او را گرفته‌اند. این طور نیست که با عبادات صرف مثل صد یا هزار رکعت نماز خواندن کسی به جایی برسد. بزرگان و اولیای خدا را نگاه کنید، می‌بینید یکی صبرش زیاد بوده است، یکی دیگر از ایشان اهل سخاوت بوده‌اند، یکی دیگر از این مردان الهی خیلی انسان با مرام و مردم‌داری بوده است، یکی دیگر اهل خدمت به خلق بوده است. اینها است که پایه تعالی معنوی را در فرد فراهم می‌کند و در یک جایی، انسان یک کاری می‌کند و رضایت الهی را بدست می‌آورد و درها به رویش باز می‌شود. نکته دیگری که آقای دکتر قندیلی فرمودند، این است که در کنار اعتقادات؛ اموری چون اخلاقیات و فقه چه می‌شود؟ من بحث را بطور عام و فراتر از بحث اعتقادات مطرح کردم بطوری که شامل هر فهم و دریافتی اعم از مفاهیم اعتقادی یا فقهی یا اخلاقی می‌شود. ما روان و شخصیت انسان را تحلیل می‌کنیم، در این پنج مرحله، افعال آدم شکل می‌گیرد. یک مرحله، مرحله دریافت‌های ذهنی و تصورات و تصدیقات و به تعبیری شناخت‌ها، باورها و حوزه اعتقادات (اعم از باورها و اعتقادات هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی) است. مرحله بعد، که مرحله تمایلات، کشش‌ها و چیزهایی که از آن تحت

عنوان شوق و میل یاد می‌کنیم. مرحله بعد، مرحله تصمیم‌گیری، عزم و اراده است و در واقع تبیین جهت‌نهایی امیال و کشش‌ها است و همینطور مراحل دیگر. همانطور که ملاحظه می‌فرمایید اخلاقیات و احکام فقه در مرحله علم قرار می‌گیرد. در ساحت ذهن، وقتی فرد ارزش‌ها و احکام (بایدها و نبایدها) را بداند و باورهای صحیح در درونش شکل گرفته باشد، بعد در مرحله شوق و میل لوازمی دارد و در مرحله تصمیم‌گیری مقتضیات و نتایجی را به همراه خواهد داشت و نهایتاً در عمل می‌تواند عمل صالح از او صادر شود. من تأکید صرفاً روی اعتقادات نبوده است، بلکه آن ساز و کار حرکت از علم به سمت عمل و آن اتفاقاتی که در روان انسان می‌افتد را به عنوان انسان، مورد توجه قرار دادم و فقه و اخلاقیات نیز در ردیف دیگر باورها در این ساز و کار وجود دارد و آنها را جدا نکردم.

اجازه بدهید در همینجا به سوال خانم دکتر حسینقلی‌زاده نیز اشاره‌ای داشته باشم. سؤال ایشان این بود که این مطالب که گفتید در حوزه ارزش‌هاست، جایگاه باور کجاست؟

در پاسخ به این سؤال، همانطور که عرض شد همه نکاتی که مطرح گردید، هم ناظر به بحث باورهاست و هم ارزش‌ها و در سازوکار نفسانی و روانی، تفاوت‌چندانی با هم ندارند. ارزش‌ها در نهایت باید به باور تبدیل شوند. اگرچه ما عنوان آن را ارزش می‌گذاریم، ولی باید تبدیل به باور شوند. این باورها دو دسته هستند. یک حوزه معارف هستی‌شناختی هستند که مثلاً عالم چگونه است؟ غایت این عالم چیست؟ من چه کسی هستم؟ آغاز و پایان عالم، فلسفه زندگی، دنیا و آخرت و ...، اینها باورهای هستی‌شناسی هستند. یک نوع باور نیز از نوع باورهای ارزش‌شناختی هستند که حال چه باید کرد؟ بایدها و نبایدها، خوب‌ها و زشت‌ها. یعنی یک شناخت‌هایی ناظر به حوزه هستی و یک شناخت‌هایی ناظر به حوزه رفتارها. این شناخت‌ها باید تبدیل به باور شوند. در شخصیت انسان تثبیت شوند. وقتی این شناخت‌ها در شخصیت انسان تثبیت شود، از آن تعبیر به باور می‌کنیم. در واقع، «باور» عنوان عامی است که هر دو شناخت را دربرمی‌گیرد. همان مرحله یقین است. یعنی آن مرحله‌ای که انسان این شناخت را پذیرفته و به آن اذعان می‌کند و یک انس ذهنی و روانی با این معنا گرفته است. بخصوص وارد نظام فکری و ذهنی ما شده باشد. ما خیلی از چیزها را می‌شناسیم، ولی در نظام فکری ما جایگاهی ندارد. یعنی ما به یک چیزهای دیگری فکر می‌کنیم و می‌اندیشیم. اینها به صورت یک اطلاعات حفظ شده در حافظه ما قرار دارد که در موقع نیاز در محاوره‌ها و گفتگوها و حل مسأله‌هایمان از آن استفاده می‌کنیم؛ اما به‌عنوان عناصری که بتوانیم با آنها بیندیشیم، با آنها قضاوت

کنیم و بر اساس اینها عمل کنیم بشکلی که وارد نظام فکری ما شده باشد، نیست. بخش وسیعی از اطلاعات و معلومات ما در حاشیه ذهن ما قرار دارد. ولی در آن شاکله و نظام فکری و ساختارهای ذهنی که با آنها از صبح تا شب زندگی می‌کنیم، هنوز وارد سازمان فکری ما نشده است. مثلاً می‌گوییم خدا هست. اما این "خدا هست" در حد یک گزاره در گوشه ذهن ما است. وقتی از خواب بلند می‌شویم، غذا می‌خوریم، عمل می‌کنیم و ...، این گزاره مغفول است. اگر کسی از ما پرسد آیا خدا هست؟ می‌گوییم: بله! خدا هست، ولی این خدایی که هست در تفکر من حضور ندارد؛ در قضاوت‌های من، در زندگی من، در جهت‌گیری‌های من، در تلقی‌ها و برداشت‌ها و تفسیرهای من وجود ندارد. حال این معنا چگونه در ذهن تثبیت می‌شود و به مرحله باور می‌رسد، این یک ساز و کاری دارد.

به هر حال، «باور» آن مرحله‌ای است که این معرفت در احوال و شخصیت من، در عملیات ذهنی و روانی من حضور دارد. به عبارتی به شخصیت من ملحق شده است. در شخصیت من حکم شده است. این باور با من هست. آن خودآگاهی، تفکر و تأمل من هر چه هست این باورها هم همراه آنها هستند و اگر آن ارزش‌ها به این درجه برسند، همیشه در ذهن، نظر، اندیشه، قضاوت، برداشت و گرایش‌های انسان حضور دارند.

در پاسخ به اینکه خانم دکتر حسینقلی زاده فرمودند آیا این پنج مرحله با هم رابطه خطی دارند؟ ببینید درست است که پنج مرحله گفتم؛ اما در مطالبی که عرضه داشتم، تأکیدم روی روابط خطی نبود. عرض کردم در مرحله میل، میل‌هایی در انسان ایجاد می‌شود که هیچ زمینه و مبدأ شناختی ندارد. مثلاً گاه در یک محیطی وقتی وارد می‌شوید، می‌بینید برای شما خیلی نشاط آور است، احساسات خوبی به انسان دست می‌دهد و به دنبال آن تمایلات خاص خودش را می‌آورد. باید گفت در هر مرحله خیلی از عوامل هستند که تأثیر گذارند. البته این مراحل در هم تأثیرات متقابل دارند، ولی اینگونه نیست که از یک جا شروع شود و به یک جا ختم شود. گاهی می‌بینید آن احساسات مفید، افکار خوب و مناسبی را در ذهن انسان می‌آورد یا افکار مناسب، منشأ یک تمایلات خاص و افعال متناسب با خود می‌شود. به عنوان مثال شما وقتی در یک محیط معنوی قرار می‌گیرید، احساس خیلی خوبی دارید و فکرای خوبی به ذهنتان می‌رسد و وقتی فکرای خوبی به ذهنتان رسید، تصمیم‌های خوبی هم می‌گیرید و بعد در مرحله انجام فعل، اعمال خیلی خوبی از شما صادر می‌شود. این خیلی مهم است که

در حوزه شناخت برای مقوله احساس، و تأثراتی که از محیطها و فضاها داریم، حساب ویژه‌ای باز کنیم. مثلاً برای اینکه ذهن این بچه در یک مسیر خاص حرکت کند و به یک چیزهایی بیندیشد، از چه فاکتورهایی باید استفاده شود؟ تمام این فاکتورها، فاکتورهای شناختی نیست. شما یک موسیقی خوبی گوش می‌کنید، این باعث تولید افکار خوب در ذهن شما می‌شود و همینطور موسیقی بد، افکار بدی را در ذهن انسان تولید می‌کند.

گر بود اندیشه ات گل، گلشنی
ور بود خاری تو همیشه، گلخنی

در واقع اندیشه انسان، آینه‌ای از شخصیت انسان است. در درون این آدم چه خبر است؟ اندیشه آدم هم در همین فضا است. اگر افکار و اندیشه‌های بد است، مشخص می‌شود که در این آدم، احساسات بدی وجود دارد و بالعکس. شخصیت انسان مجموعه‌ای است که از همه سو و از هر چیزی متأثر می‌شود. هر عامل ظاهری و باطنی، مادی و غیرمادی می‌تواند در شخصیت ما تأثیر بگذارد.

آن عمل هم که فرمودند باعث می‌شود فضای روحی، روانی مناسب‌تری برای یک عقیده، باور و یک ارزش فراهم شود، کاملاً درست است. خود عمل زمینه ساز است. چون خود عمل می‌تواند آن فضای روحی و روانی را برای معارف و اعتقادات و آن دریافت‌هایی که از ارزش‌ها داریم، بیشتر فراهم کند و قطعاً تأثیرگذار است؛ پس ما در آن مدلی که برای روان و شخصیت انسان تصور می‌کنیم، تأثرپذیری از همه امور را باید در نظر بگیریم. البته نمی‌دانم آیا این مدل در بحث‌های تربیتی طراحی شده است یا نه؟ (مدلی که از همه جوانب اثر می‌پذیرد و تمام این جوانب هم روی همدیگر اثر می‌گذارند). در فلسفه می‌گوییم "النفس فی وحدتها کل القوی" همه این قوا یک حقیقت واحده دارند. بنابراین این نفس از هر زاویه‌ای متأثر شود روی دیگر زاویه‌ها نیز تأثیر می‌گذارد؛ منتهی در تعلیم و تربیت اسلامی چون بناست یک حرکت آگاهانه و مختارانه از انسان سر بزند، عنصر فهم، درک و شناخت اولویت و اصالت دارد. یعنی باید تمام این تعالیم، انسان را به فهم متعالی‌تر و شناخت بالاتر برساند. تمام آن احساس‌ها، فضاها، امیال و هر عاملی باید به تقویت بُعد خود آگاه شخصیت انسان منجر شود و باعث افزوده معنوی و شناختی برای انسان گردد.

نکته دیگری که حاج آقای شکری فرمودند، که اختیار در کدام مرحله قرار دارد؟ اختیار در مرحله عزم و اراده قرار دارد. همچنین در پاسخ به اینکه آیا روابط جبری است و این تصور از رابطه باعث پذیرش جبر می‌شود یا نه؟ توجه داشته باشید، اینکه من عرض می‌کنم تأثیر می‌گذارد، این به معنای

جبر نیست؛ البته گاهی اوقات این معانی خلط می‌شود. وقتی می‌گویید عوامل اجتماعی، ارثی، محیطی و جغرافیایی روی شخصیت اثر می‌گذارند، نباید ذهن به این سمت برود که پس شخصیت انسان محصول صد درصد محیط، ارث، جامعه، فرهنگ و دیگر عوامل است. در عین اینکه تأثیر این عوامل وجود دارد، اما قلب تپنده شخصیت انسان همان خودآگاهی، شعور و اختیار اوست؛ منتهی باید توجه داشت اختیار در یک فضای مطلق و تهی اتفاق نمی‌افتد. چیزهایی به من رسیده است، حال باید من آن را مدیریت کنم و با اینها کار کنم. ببینید چه چیزهایی در ذهن ما است؟ اختیار شما در محدوده‌ی داده‌های ذهنی شما در حال جَولان است. چه احساساتی دارید؟ چه تجربه‌هایی دارید؟ چه خاطراتی دارید؟ چه سرمایه‌ای از درک واقعیت‌ها دارید؟ با توجه به تمام اینها، اختیارتان در این فضا قرار دارد. اختیار هر کسی با دیگری متفاوت است. اختیار مراتب و انواع دارد. آدمی که دائم با مفاهیم و ارزش‌های مادی سرو کار دارد، قطعاً ذهن او هم در همان فضا سیر می‌کند؛ اما کسی که با مفاهیم و ارزش‌های معنوی همراه است، ذهنش نیز در حوزه ارزش‌های معنوی سیر می‌کند. کسی که سطوح عالی زندگی را درک کرده باشد، اختیار او هم سطوح عالی‌تری دارد.

به هر حال اختیار، یک واقعیتی است که اصل وجود آدمی را رقم می‌زند؛ اما در مسیر تعالی و کمال. ممکن است مسیر دیگری را برویم و شاید در آنجا، عنصر اختیار خیلی هم تأثیرگذار نباشد؛ ولی می‌خواهم بگویم که این آدم می‌خواهد به تعالی معنوی برسد و لذا تعالی معنوی ملازم با علم، معرفت و خودآگاهی است که محور آن اختیار و عمل آگاهانه و مختارانه است.

نکته دیگر که فرمودند «اراده بر فهم مقدم است». من سؤال می‌کنم، چگونه می‌شود اراده بر فهم مقدم شود؟ فهم چیست؟ و اراده کدام است؟ امکان ندارد فعلی از انسان صادر شود، اما در آن فهم نباشد. اگر فعلی بدون فهم صورت پذیرد که دیگر ارزشی ندارد. همینکه می‌گویید «میل»؛ سؤال می‌شود «میل» به چه چیز؟ میل بدون جهت و موضوع نیست؛ در بحث خداگرایی نیز این مسئله مطرح است، «خداگرایی»؛ و «خداشناسی» از هم غیر قابل تفکیک است. کسی که خداگراست به چه چیزی گرایش دارد؟ مگر می‌شود انسان به چیزی که هیچ فهم و دریافتی از آن ندارد گرایش داشته باشد. می‌گوییم اراده کرده است؛ اراده یعنی خواست. چه چیزی را خواسته است؟ مگر می‌شود خواست شما بدون موضوع و متعلق باشد. مگر می‌شود هیچ درکی از آن متعلق نداشت، بعد اراده کرد و خواست؟! چگونه امکان دارد؟! اصلاً این مقولات را از هم جدا کردن، ناشی از یک برداشت خامی از شخصیت

انسان است. توجه کنید مفهوم علم، اراده، میل را می‌شود روی کاغذ از هم متمایز نمود، اما اینها در وجود انسان از هم جدا نیستند. وقتی میل هست، میل به چه چیزی؟ مثل این است که بگویید حرکت داریم، حال حرکت به کدام جهت؟ حرکت بدون جهت اصلاً قابل فرض نیست. یکی از مقومات حرکت، جهت است.

دکتر سعیدی رضوانی:

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌فرمایند: (البته برداشت من از فرمایش ایشان این است) علت اینکه شما دعوت من را نپذیرفتید و به جنگ با من برخاستید، این است که بطون شما از حرام پر شده است. من برداشتم این است که این نکته حضرت، نشان می‌دهد که اگر آدم‌ها گنهکار باشند، حتی در یقینی هم که به آن می‌رسند، ممکن است دچار اشتباه شوند.

دکتر جوارشکیان:

ما مبانی بحث را می‌گوییم بله! به فرمایش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کسی که گناه می‌کند و حرام می‌خورد، کارش به اینجا می‌رسد که در برابر حق و ولی خدا می‌ایستد. حال سؤال اینجاست که چرا حرام خورده است؟ ببینید یک فهمی پشتوانه آن عمل بوده است و آن فهم در عمل تأثیر می‌گذارد و آن عمل در شخصیت او اثرگذار است. یعنی در شخصیت انسان تمام اجزاء زنجیروار به هم متصل هستند و بر هم تأثیر می‌گذارند. لذا این مغالطه است که یک طرف و یک بُعد از شخصیت را ببینیم و ابعاد دیگر آن را توجه نکنیم؛ بلکه باید نگاه جمعی به شخصیت داشت، نه نگاه خطی و نه نگاه تک بُعدی. حال چرا اینقدر روی شناخت تأکید می‌کنیم؟ چون آغاز حرکت است. اگر شما بخواهید مختارانه حرکت کنید و خودتان حرکت کنید، باید از فهم شروع کنید. بله اگر من بخواهم بچه‌ام را تربیت کنم، ممکن است از یک عناصر غیرشناختی شروع کنم. مثلاً او را به فضاهای مذهبی همچون مسجد، حرم و... ببرم؛ اما در تربیت خودم باید از کجا شروع کنم؟ فرض کنید من از همین الان می‌خواهم غذایم اصلاح شود، چه کار باید کنم؟ باید اطلاعات تغذیه خودم را افزایش دهم.

آغاز تحول در شخصیت هرکسی از فهم او شروع می‌شود. به شما می‌گویند، به آنچه می‌دانید عمل کنید. درست است که همین عمل شما باعث تحولات دیگر می‌شود؛ اما نقطه آغازین این است که

شما بدانی چه باید بکنی؟ چرا باید بکنی؟ بر اساس آن تصمیم بگیری و بعد عمل کنی، سپس تبعات و آثار و نتایج آن نیز به شخصیت انسان بر می‌گردد و انسان را رشد می‌دهد.

دکتر سعیدی رضوانی:

جلسه اولی که بحث ارزش و کنش مطرح شد، آقای دکتر اورعی مطالبی را مطرح کردند و اصل فاصله بین ارزش و کنش را زیر سؤال بردند و این بیان اینجانب را نیز که گفته بودم: «یک سری اعتقادات و باورها داریم، یک سری هم رفتارها داریم و این رفتارها با آن باورها نمی‌سازد». من توضیح دادم که اصطلاح ارزش و کنش را آقای دکتر ابوتراب ابوطالبی در پایان‌نامه دکتری (جامعه‌شناسی‌شان) استفاده کردند و می‌توان گفت یکی از مراجع اصلی در حوزه جامعه‌شناسی ایران که آقای دکتر توسلی هستند، استاد راهنمای این پایان‌نامه بودند. دکتر ابوتراب طالبی یک وقت به من می‌گفت - حال آیا در آن رساله به این نکته تصریح داشته است یا خیر - تفاوت قائل شدن بین نگرش‌ها و ارزش‌ها با کنش‌ها یک گفتمان جاری در حوزه جامعه‌شناسی است. منتهی آقای دکتر اورعی یک اعتراض شدیدی داشتند که این اصطلاح درست نیست. استدلال ایشان این بود که ارزش یا نگرش در حوزه ترجیحات قرار دارد. در واقع براساس مسائل مختلف، فرد چیزی را بر چیز دیگر ترجیح می‌دهد و این معنای ارزش (از نظر دکتر اورعی) است و کنش بعد از آن قرار دارد. بنابراین اصلاً معنا ندارد که بگوییم فاصله‌ای بین ارزش یک مفهوم (به معنای ترجیح) و کنش وجود دارد. چرا که هر کنشی مسبوق به ارزش و ترجیحی است. حالا شما می‌فرمایید خود اینکه می‌گوییم خدا هست، نیز یک گزاره ارزشی است! سوال من این است که آیا این گزاره واقعاً (از نظر شما) ارزش است؟ چون دکتر اورعی معتقد بودند، این یک گزاره هستی‌شناختی است.

دکتر جوارشکیان:

در همان جلسه به آقای دکتر اورعی عرض کردم، دو بحث خلط شده است. یک ارزش به معنای عام داریم و یک ارزش به معنای خاص. ارزش به معنای عام، یعنی اینکه، چه آدم گناه کند یا ثواب کند، باید در مقام عمل بین یکی از این دو (ثواب و گناه) ترجیحی بدهد. به تعبیر علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) برای هر کاری که انسان می‌خواهد انجام دهد (اعم از حسنه یا سیئه) اعتبار حُسن می‌کند. یعنی ابتدا آن کار را تلقی به خوب می‌کند، بعد آن را انجام می‌دهد. هیچ کاری را (چه

می‌خواهد خوب باشد یا بد) بدون اعتبار حُسن انجام نمی‌دهد؛ یعنی در آن لحظه‌ای که فرد می‌خواهد این کار را انجام دهد با اعتبار حُسن این کار را می‌کند. «این کار برای من خوب است»؛ و به این ترتیب آن را بر دیگر کارهای معارض و یا کار مقابل آن ترجیح می‌دهد. اما در ارزش به معنای خاص؛ مرادمان ارزش‌های اخلاقی و دینی است. این نوع ارزش ارزش خاصی است که فقط در حوزه جهات مثبت و مفید تحت عنوان اخلاق، تعالیم و احکام دینی از آنها یاد می‌کنیم. ارزش مورد بحث در مسأله شکاف ارزش و کنش، ارزش بهمین معنای خاص است. بنده‌ای که می‌دانم این کار خوب است، چرا به آن عمل نمی‌کنم؟! شناخت آن هست؛ اما عملش نیست. پیشنهاد من این بود که به جای ارزش، از مفهوم «نظر» که عامتر است استفاده کنیم. «نظر» و «عمل». «نظر» که می‌گویید؛ یعنی یک دریافت. حالا این دریافت، دریافت ناظر به ارزش‌هاست یا دریافت ناظر به واقعیت‌ها، مثل اینکه جهان آخرتی هست، حساب و کتابی هست، این شناخت چه تأثیری در رفتار من دارد. حال بین این دو فاصله افتاده است. می‌گوییم نظراً به قضا و قدر باور داریم یا روزی‌رسان خداست، ولی در عمل، و توجه و استمداد از عامل روزی‌رسان، خودم را همه کاره می‌دانم. حال این نظر یا در حوزه ارزش‌هاست، یعنی باید‌ها و نباید‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها یا ناظر به هستی‌ها. بعد ما می‌بینیم بین نظر یعنی آن چیزی که می‌شناسیم (چه هستی‌شناختی و چه ارزش‌شناختی) و عمل و رفتار ما فاصله افتاده است. این معضل بزرگ بشریت است.

اگر بگوییم نظر و عمل، می‌شود وارد این بحث شد که چرا میان آنها فاصله افتاده است؟ اما اگر تعبیر به باور و عمل کنیم چون باور به یک معنا ملازم با عمل است بنظر می‌رسد تعبیر خوبی نباشد. باور هم اصطلاح منطقی دارد و هم اصطلاح اخلاقی و روانشناختی. باور به معنای منطقی همان اذعان و تصدیق ذهنی نسبت به یک گزاره است که معادل همان نظر است. اما باور به معنای اخلاقی و دینی آن برای مرتبه‌ای از شناخت‌ها و تصدیق‌های ذهنی بکار می‌رود و عمدتاً یک واقعیت روان‌شناختی دارد. در این معنا به هر شناختی باور نمی‌گوییم. شناخت و نظر وقتی وارد فضای ذهنی و روانی من می‌شود بعد از آنکه در این فضا تثبیت شد، و جزء شخصیت من قرار گرفت بطوری که من با او بیاندیشم، و با او فکر کنم، نظر دهم، قضاوت کنم؛ این می‌شود باور. اگر هم اصطلاحاً به شناخت‌های و معارف دینی گفته می‌شود «باورهای دینی»، باید توجه داشت این معنای روانشناختی باور نیست. واقعیت این است بسیاری از چیزهایی که ما باور می‌نامیم یک سری اطلاعاتی در گوشه ذهن ماست؛ مثلاً اگر پرسیم

اصول دین چندتا است؟ بسرعت از محفوظاتمان کمک می‌گیریم و پاسخ می‌دهیم. خیلی راحت در کلاس تدریس می‌کنیم، ولی ای‌سا در عمل آدم مشرکی هستیم. اینکه در عمل مشرکیم چون در باور هم همین‌طور هستیم. فضای ذهنی من شرک است. آن چیزی که در روان من تثبیت شده و شخصیت من را شکل داده است، غیر از این است. لذا حقیقتاً من باور به توحید ندارم، اگر چه که مدرس این مباحث باشم و کاملاً از لحاظ نظری به بحث مسلط باشم. منظور این است که تعبیر باور را باید دقیق بکار ببریم که آن اشکال پیش نیاید. باور، آن معنا و شناختی است که کاملاً تثبیت شده است و جزء شخصیت معنوی و فکری من شده است.

دکتر سعیدی رضوانی:

اگر بخواهید در یک جمله باور را از ارزش تفکیک کنید، چه می‌فرمایید؟

دکتر جوارشکیان:

«باور» اعم از شناخت‌های ارزشی و هستی‌شناختی، البته اگر به مرحله باور برسند؛ یعنی باور، هم ناظر به آن ارزش‌هاست (و لذا متوان سؤال کرد آیا فلان ارزش را باور داری یا نداری؟) و هم برای شناخت‌های هستی‌شناختی (مثل این است که بگویند خدا را باور دارید یا ندارید؟). یعنی باور اعم از هر دو است.

دکتر سعیدی رضوانی: حال اگر همین خدا هست باور شده باشد چه؟ آیا به‌نظر شما همین خودش یک ارزش محسوب نمی‌شود؟ اگر شما به این مرحله باور رسیدید، اما من نرسیدم و یک نفر دیگر به این باور رسیده است و در زندگی او حضور پیدا کرده، حال می‌شود اسم این را ارزش گذاشت یا خیر؟

دکتر جوارشکیان:

توجه کنید، خود همین آمدن یک چیزی در زندگی و عمل، ممکن است عنوان آن را ارزش بگذارید، یعنی اینکه این شناخت از این حیث که در زندگی و شخصیت شما اثر گذاشته است ارزشمند است، در مقابل چیزی که اثر ندارد. اما ارزش به معنای خاص، اصطلاحاً به احکام اخلاقی و شرعی که در آن باید و نباید، خوب و بد، زشت و زیباست اطلاق می‌شود؛ و وصف اعمال است. اوصاف واقعیت‌ها، و

آنچه مربوط به بود و نبوده‌است، ارزش نیستند، اصطلاحاً اینها را دانش می‌نامند. ولی از اوصاف اعمال، تعبیر به ارزش میشود عناوین ارزشی از این قبیل اند: باید و نباید، خوب و بد، حسن و قبیح.

دکتر سعیدی رضوانی:

در آموزش و پرورش، که خود حضرت‌تعالی هم در تألیف کتاب‌های دین و زندگی مشارکت داشتید، یک کار وسیع و جامعی را با آقای دکتر امین خندقی انجام دادیم؛ در آنجا همه اینها را ارزش گرفتیم؛ مثلاً اعتقاد به پروردگار را در حیطه ارزش‌ها و گرایش‌ها قرار دادیم. از مؤلفه‌های اعتقاد به پروردگار، داشتن حس مثبت به زیارت را گرفتیم.

دکتر جوارشکیان:

مرحوم شهید مطهری، اینها را به سه قسمت تقسیم می‌کند: (۱) بینش‌ها (اعتقادات)؛ (۲) احکام؛ (۳) اخلاق. اخلاق و احکام یک سنخیتی با همدیگر دارند که هر دو ناظر به آن اوصاف اعمال و باید‌ها و نبایدها هستند. اعتقادات هم شامل همه شناخت‌ها می‌شود. لذا بعضی‌ها از این سه، تعبیر به بینش‌ها، گرایش‌ها، و منش‌ها (رفتارها) کرده‌اند. بینش و دانش و معرفت را از سنخ هم و یکی تلقی کرده‌اند. یک دفعه نظر ما به خود گزاره است، که سنخ گزاره چه نوع گزاره‌ای است؟ گزاره‌ای که خبر از واقعیت‌ها می‌دهد یا به توصیف اعمال می‌پردازد. تمام گزاره‌ها را می‌توان دسته‌بندی کرد. گزاره‌هایی که خبر از واقعیت می‌دهند و صدق و کذب به آنها اطلاق می‌شود، گزاره هستی‌شناختی هستند؛ ولی آن گزاره‌هایی که مربوط به توصیف اعمال هستند، گزاره‌های ارزش‌شناختی هستند.

در توصیف اعمال هم ممکن است از عمل خبر بدهید. عمل می‌کنید یا نمی‌کنید؟ چگونه عمل می‌کنید؟ درست عمل می‌کنید یا درست عمل نمی‌کنید؟ یک موقع خبر از یک واقعیت خارجی عینی می‌دهیم که می‌شود آن را مشاهده کرد و استدلال نمود. یک موقع از هست خبر نمی‌دهیم، بلکه انشاء می‌کنیم؛ یعنی می‌گوییم که این کار را باید کرد یا نباید کرد. اصطلاحاً از یک وصفی از عمل خبر می‌دهیم که در عالم خارج نیست. براساس آن نگاه ارزش‌شناختی است که این وصف برایش پیدا شده است که آیا خوب است یا بد است، زشت است یا زیباست؟ حال این گزاره‌ای که خدا هست، قضا و قدری هست، این یک گزاره هستی‌شناختی است؛ منتهی وقتی در زندگی، در شخصیت و رفتار ما ظهور می‌کند، بعد آن رفتاری که به واسطه آن باور ظهور کرده است، تحلیل ارزش‌شناختی می‌کنیم؛

بعد می‌گوییم که آیا این یک رفتار ارزشمند و رفتار خداپورانه محسوب می‌شود یا خداپورانه نیست. این تحلیل ارزش‌شناختی ناظر به رفتار ماست، نه ناظر به آن گزاره؛ یعنی رفتار من باعث ایجاد آن عنوان ارزشی می‌شود، نه خود آن گزاره. گزاره عنوان ارزشی ندارد، تعبیر هستی‌شناختی است، ولی موقعی که این گزاره در شخصیت من وارد شد و در رفتار من ظهور پیدا کرد، بعد ما به این رفتار توجه می‌کنیم و عنوان ارزش‌شناختی به آن می‌دهیم.

بنابراین، گزاره از حیث معنا و مفاد و ذاتش یک خبر و از نوع هستی‌شناسی است، ولی وقتی در رفتار من ظهور می‌کند، و عنوان ارزشی خوب و بد می‌گیرد، دیگر ناظر به آن گزاره نیست بلکه ناظر به این رفتار مبتنی بر آن گزاره است. در اینجا دیگر، موضوع، گزاره نیست، بلکه موضوع، رفتار من است که عنوان خوب و بد می‌گیرد.

برداشت‌های متفاوت، ناشی از بکارگیری اصطلاحات متفاوت است. این تعبیر از باور، که افلاطون در تعریف معرفت می‌گوید: «معرفت یعنی پذیرش صادق موجه»، با این تعریفی که من از باور کردم متفاوت است. باور به معنای منطقی یعنی پذیرش و تصدیق به یک مطلب؛ همین که من به یک چیزی اذعان می‌کنم، نام این باور است. فرض کنید شما یک مطلبی را فرمودید و من پذیرفتم، این می‌شود باور. به این معنا هر چیز را که می‌پذیریم، هر چیز را که تصدیق می‌کنیم، «باور» است. حال اگر «صادق» هم بود و علاوه بر صادق بودن «موجه» هم بود (این تعبیرات دقت خاص خودش را دارد) می‌توانیم «یقین» بگوییم. خبر صادق بگوییم. ولی این باوری که ما صحبت آن را کردیم، خاصتر از این است. مرحله‌ای از آن اذعان ذهنی است که با روح و روان من درگیر شده است. قطعاً هر ارزشی و هر شناختی اگر بخواهد به عمل منتهی شود، باید به این درجه برسد. علاوه بر اذعان و باور ذهنی اذعان و پذیرش روانی و نفسانی نیز نسبت به آن ایجاد شده باشد. باور به این معنا اعتقاد خاص است. یعنی آن شناختی است که با روح و روان من گره خورده است. اعتقاد از ماده عقد و عقده می‌آید (یعنی گره). باور به معنای اعتقاد، یعنی آن شناختی که علاوه بر اذعان به آن، در نظام فکری من وارد شده است، تثبیت شده، با تفکر من، با نگاه من به واقعیت‌ها، با شخصیت من گره خورده است؛ لذا همه‌جا حاضر است. یک مثال عرض کنم، می‌گویند آیا خدا روزی‌رسان است یا خیر؟ می‌گوییم: بله! خدا روزی‌رسان است. در این لحظه من به استناد این اذعانی که می‌کنم، چه بسا عملی هم از من صادر می‌شود (لزوماً این‌طور نیست که عمل حتماً به این درجه از باور به معنای اعتقاد رسیده باشد و بعد

عمل از من صادر شود). اعتقاد به این معنا باید به خیلی از چیزها گره بخورد از جمله در شخصیت من، باید در ذهن و روان من نفوذ و رسوخ کرده باشد؛ اما اگر به آن درجه نرسیده باشد و فقط من آن را پذیرفتم، در این صورت اگر شرایط روحی-روانی آماده باشد، انسان به آن عمل می‌کند، ولی استقرار و دوام ندارد. چرا؟ چون این باور در ذهن و روان من تثبیت نشده است. می‌خواهم بگویم، این باور به معنای خاص، همان «ایمان» است که در روایات مطرح شده است. «ایمان» یعنی یک معنایی که با من انس گرفته است و در پرتو آن یک آرامشی برای من ایجاد می‌شود. با این به یک امنیت خاطری می‌رسم. این کاملاً با روح و روان من سنخیت دارد و به استناد آن، یک رفتار خوب و سنجیده از من صادر می‌شود.

دکتر سعیدی رضوانی:

اگر ائمه اطهار (یا در درجه پایین‌تر اولیای الهی) به یقین رسیده‌اند، ما فقط علم به آن را داریم. این به عنوان تفاوت علم با یقین مطرح است. آن باور به قول شما در ذهن و روان ما جایگزین نشده است؛ لذا در بحث عصمت ائمه مطرح می‌شود که آیا ائمه می‌توانند گناه کنند؟ مثلاً وقتی این شراب و مسکر را می‌بینند، در حقیقت این بزرگواران شراب نمی‌بینند، بلکه آن را لجن و نجاست می‌بینند. من در دو سه آیه شریفه نکته‌ای را دیدم که احساس کردم یک چیزش با این مطلب همخوانی ندارد؛ یعنی اگر ما قبول کنیم کسی علم صد درصد پیدا کرد که بعد از این دنیا بهشت و جهنمی هست، قطعاً رفتارش اصلاح خواهد شد (مثلاً حضرت علی علیه‌السلام که می‌فرمایند اگر حجاب‌ها از جلوی چشم کنار برود ذره‌ای به یقین من افزوده نمی‌شود). حال به این آیه توجه کنید (تقریباً بیش از یک آیه داریم) که خدای سبحان از زبان آدم گنهکار می‌فرماید که «رب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً...» به خداوند می‌گوید: پروردگارا مرا برگردان تا عمل صالح انجام دهم. خوب این آدمی که رفته است آنجا و همه حقایق را دیده است، برزخ و بهشت و جهنم و حقایق را کاملاً مشاهده کرده است و دیده است که سؤال و حساب و جوابی در کار است. حال این آدمی که همه چیز را دیده است، چگونه است که خداوند در ادامه آیه شریفه در جواب او خطاب می‌کند: «هی کلمه هو قائلها...» (این حرفی است که فقط بر زبان جاری می‌کنند، یعنی اگر برگردند، باز به همان چیزی که از آن نهی شده‌اند بر می‌گردند). دوباره همان کارهای قبل را تکرار می‌کنند. یکی دو آیه دیگر شبیه به این هم داریم (یعنی یک آیه نیست). پس این سؤال اینجا مطرح می‌شود که «ایمان» آن باور صد درصد قلبی نیست، چیزی

فراتر از آن است. یعنی آن امنیت خاطر و هماهنگی روح با آن واقعیت بیرونی است. والا این آدم مورد خطاب قرآن کریم در قیامت همه چیز را دیده است. اینجا چگونه می‌شود؟

دکتر جوارشکیان:

ببینید من تفاوت اصطلاح را اشاره کنم. در منطق می‌گویند یقین، فهم، شک و وهم. چهار مرحله است. زیر ۵۰٪ وهم می‌شود ۵۰٪ شک می‌شود؛ بیش از ۵۰٪ فهم می‌شود و ۱۰۰٪ هم یقین است. ببینید این معنا از یقین، محل بحث ما نیست. بنده از لحاظ ذهنی برای چیزی ده برهان هم می‌آورم، ولی به آن عمل نمی‌کنم. ذهن اذعان به آن می‌کند ولی روح، روان، شاکله و شخصیت انسان، ساز خودش را می‌زند.

یک یقین داریم که در مباحث کلامی و منطقی از آن صحبت می‌شود. مثل همان باور که اشاره کردم. اما یک یقین هم در مباحث اخلاقی داریم. یقین به آن معنا، یعنی از ساحت ذهن فراتر رفته است. ایمان، معمولاً آن مرتبه‌ای است که از ساحت ذهن فراتر رفته است؛ یعنی در جان و قلب انسان وارد شده است.

در آن موضوع که فرمودید چگونه آن آدم در قیامت اینگونه می‌شود؟ ببینید آن یقینی که در روز قیامت آن فرد با تمام وجود می‌گوید، این یقین به معنای قلبی و چیزی که در شخصیت ورود پیدا کرده باشد، نیست. علم است؛ منتهی علمی که در شخصیت فرد رسوخ پیدا نکرده است. چرا؟ مثال از همین دنیا می‌زنم. من بیمار می‌شوم و دکتر به من می‌گوید که اگر شما ورزش نکنید، می‌میرید. یکی، دو روز ورزش می‌کنم و بعد آن را رها می‌کنم. در من که شک ایجاد نشده است، بلکه این شاکله من به من این اجازه را نمی‌دهد. تنبلی، سستی، راحت‌طلبی من و دیگر ابعاد شخصیت من، این اجازه را به من نمی‌دهد که به این علم، عمل کنم. ما الان به خیلی چیزها یقین داریم؛ اما عمل نمی‌کنیم. یعنی برای آن قسم هم می‌خوریم و برای آن دلیل و برهان هم می‌آوریم، ولیکن به آن عمل نمی‌کنیم. چرا؟ چون شخصیت من شکل گرفته است. ببینید این مجرمانی را که تا پای اعدام می‌آورند، توبه هم می‌کنند، اعتراف و اذعان به جرم خود هم می‌کنند و اظهار پشیمانی و ندامت هم می‌کنند. واقعاً هم با همه وجود نادم هستند؛ اما این فقط یک لحظه است. در این مورد هم همین‌گونه است. آن آدمی که آن صحنه‌ها را می‌بیند و مدعی می‌شود که من را اگر برگردانید، درست عمل می‌کنم؛ در آن لحظه راست می‌گوید. ولی قرآن می‌گوید، اینها دروغ می‌گویند. خیلی جالب است، یک آیه‌ای در قرآن کریم

داریم که خداوند می‌فرماید: اینها دروغ می‌گویند (در قیامت هم دروغ می‌گویند). این آدم حرف نمی‌زند، اما خداوند می‌فرماید همین جا هم دروغ می‌گویند. دروغ می‌گویند یعنی چه؟ یعنی این ادعا با سازمان روحی - روانی او سازگار نیست. این یک شخصیت واحد ندارد. این حرف را می‌زند؛ اما اگر رهاش کنند، همان مسیر قبلی خودش را می‌رود. به همین دلیل هم پذیرفته نیست. به او گفته می‌شود، هویت تو همین است. با این هویتی که الان برای خودت فراهم کردی (حال چه در دنیا و چه آخرت) دیگر این حرف‌ها و ادعاها با هویت تو سازگار نیست. یا مثلاً فرعون وقتی در حال غرق شدن بود ایمان آورد و به مرحله عین‌الیقین هم رسیده بود، صادقانه هم ایمان آورد؛ یعنی دروغ نمی‌گفت، ولی این چه ایمانی بود؟ ایمان سطحی، صوری، لحظه‌ای. یک حالی به او دست داده بود. بله! انسان یک حالی به او دست می‌دهد و پولی را می‌دهد، اما چند دقیقه بعد پشیمان می‌شود. این حال لحظه‌ای است. تحت تأثیر عواملی بوده است. می‌خواهم عرض کنم، آن ادعایی که آن فرد در قیامت می‌کند، تبدیل به باور نشده است؛ چون اگر تبدیل به باور بشود، شخصیت متحول می‌شود. مثل اینکه بنده الان به یک چیزهایی اذعان می‌کنم، ولی اگر من را رها کنند، همان راه قبل را خواهم رفت.

آقای ارشدی:

آیا از مرحله شناخت تا یقین روابط خطی هستند؟ یعنی باید مثلاً اول گرایش ایجاد شود، بعد رفتار شکل گیرد یا غیرخطی است؟ به این معنا که یک سری عواملی می‌توانند با وزن زیاد ایجاد شود و برخی عوامل با وزن کمتر.

برای اینکه یک رفتار تبدیل به باور شود، بالاخره شخصیت ما مربوط به امروز ما نیست؛ طبق روایات است که رفتار پدر و مادر ما در گذشته در شخصیت فعلی ما اثر دارد؛ یعنی در جبر خاصی به سر می‌بریم که ممکن است اصلاً اجازه ندهد که آن شناخت تبدیل به آن باور (به معنای خاصی که فرمودید) شود. اینها را باید چه کار کرد؟ بحث «لایکلف الله نفساً الا وسعها» اینجا مطرح است یا مطرح نیست. ما در آن دنیا بر چه اساسی باید پاسخ دهیم؟

دکتر جوارشکیان:

از شخصیت انسان نباید یک تصور ساده داشته باشیم. شخصیت انسان بسیار پیچیده است و عوامل بیشمار ظاهری و باطنی در آن اثر می‌گذارد. مدلی که از شخصیت انسان در ذهن داریم، نباید یک مدل مکانیکی، ماشینی و جبرانگارانه باشد. هر لحظه قابلیت‌های متعددی در شخصیت ما وجود دارد و در متن و درون این شخصیت هم یک عنصر خودآگاهی و غالب معطوف به اهدافی وجود دارد که ما از آن تعبیر به من می‌کنیم. تعلیم و تربیت، مدیریت این روان است؛ یعنی اگر قرار بود ما تحت تأثیر محیط، وراثت و عوامل دیگر شکل بگیریم، دیگر تعلیم و تربیت موضوعیت نداشت. اخلاق و دین دیگر موضوعیت نداشت. ما از همه معارفی که در دستمان است، از جمله معارف عرفانی، معارف دینی و علمی برای مدیریت چنین مجموعه‌ای استفاده می‌کنیم که در متن و درون آن قرار داریم و آن در بطن و درون وجود ما قرار دارد. مکانیزم تبدیل شدن به باور را باید بدانیم چیست؟ تا بعد رفته رفته حرکت کنیم تا یک چیزی تبدیل به باور شود. باید بدانیم که ارزش‌ها در نظر ما چگونه اثر و حساسیت خودشان را از دست می‌دهند؟ بار معنایی و انرژی معنایی خود را از دست می‌دهند. باید با این سازو کارهای روانی آشنا باشیم و هویت انسان را بدانیم. اینکه انسان چگونه می‌تواند هر لحظه انرژی بگیرد؟ انرژی مثبت در انسان چیست؟ انرژی منفی کدام است؟ تحت چه شرایطی ایجاد می‌شوند؟ تا بعد بتوانیم اینها را مدیریت کنیم. اگر قبول کردیم که در وسط این مجموعه‌ای که همه چیز بر آن اثر می‌گذارد (در واقع یک کشکولی است که همه چیز در آن هست و با همه چیز مرتبط است) می‌توانیم نقش داشته باشیم و یکی را تقویت کنیم، یکی را تضعیف کنیم؛ این کار را با یک پایگاه و جایگاهی که ما از آن تعبیر به اختیار و خلاقیت می‌کنیم، انجام می‌دهیم. اختیار هم یک چیز پذیرفته‌ای است و هیچ مکتبی آن را انکار نمی‌کند (همه مکاتب تربیتی، سیاسی، مدیریتی بر اساس چنین باوری شکل گرفته است، چون اگر چنین باوری نباشد که ما هیچ کاره هستیم و تمام این دانش‌ها ابتر می‌بود و جمع می‌شد).

آقای ارشدی:

بینید فردی که نامشروع به دنیا آمده، ممکن است رفتار او به رفتار صالحی تبدیل نشود، شواهد این را نشان داده است. حتی اگر از لحاظ عقلی و منطقی به این برسد که عمل صالح چیست، ولی نتیجه قضیه این است که به آن رفتارهای صالح نخواهد رسید.

دکتر جوارشکیان:

برای این مدّعی هیچ دلیلی نداریم. آنچه در تعالیم دینی آمده است، اینگونه نیست که فرموده باشند فرد قطعاً اینگونه می‌شود. اما قطعاً این شرایط در شخصیت فرد اثر دارد؛ یعنی یک آدمی که در محیط فاسد و پدر و مادر فاسد متولد می‌شود، قطعاً این آدم موانع و مشکلاتش خیلی بیشتر از آن آدمی است که در یک محیط مناسب و پدر و مادر متدین متولد می‌شود. اما باز خود انسان می‌تواند تمام این قواعد را به هم بزند و خود را به آن جایگاه متعالیش نزدیک کند، چون دارای اختیار است و بالعکس.

آقای ارشدی:

بعضی از گزاره‌های دین هم به لحاظ منطقی، منافع آن بیشتر از معایبش است. به صورت انگیزه‌های معنوی مثل بهشت و جهنم و امثالهم، ولی باز با توجه به اینکه اینها بایکدیگر هم‌افزایی دارند (مثل اسراف نکردن که هر دو منطبق در پشتوانه آنها قرار دارد) اما ما در عمل می‌بینیم که اتفاق نمی‌افتد و مردم اسراف می‌کنند، آیا اینها ناشی از همان باور است؟

این ارزش می‌تواند به فرد منتقل شود، به خانواده منتقل شود. می‌تواند به جمع منتقل شود. آیا ما می‌توانیم برای اینها سه هویت در نظر بگیریم؟ یعنی خانواده‌ای که با این ارزش ارتباط دارد. فردی که با این ارزش ارتباط دارد و جامعه‌ای که با این ارزش ارتباط دارد. آیا می‌توانیم سه هویت برای انسان در نظر بگیریم؟ (سه هویت فردی، خانوادگی و جمعی؟)

دکتر جوارشکیان:

یک شخصیت فردی داریم، یک شخصیت اجتماعی. اگر شناخته‌های ما تبدیل به باور شود، قطعاً در روابط و تعاملات اجتماعی ظهور و بروز خواهد داشت. چون شخصیت من است که در جامعه حضور دارد؛ بنابراین اگر بتوانیم یک ارزش، یا یک معنا و شناختی را تبدیل به باور کنیم، قطعاً رفته رفته ظهور و بروز در جامعه نیز خواهد داشت. البته خانواده و جامعه نقش پویایی را در شکل‌گیری این باورها در شخصیت انسان دارند. در عین حال شخصیت فردی ما بنای شخصیت جمعی ما را شکل می‌دهد، اگر چه که ممکن است در جامعه رفتارهایی از ما سر بزنند که در شخصیت فردی ما حضور نداشته باشد (مثلاً اقتضائات اجتماعی شرایطی را بر ما تحمیل کنند که همان‌ها نیز اگر توأم با باور و اذعان فرد باشد

رفته رفته در شخصیت انسان اثر می‌گذارد و تثبیت می‌شود و تبدیل به یک باور می‌شود). این تأثیر و تأثرات متفاوت قطعاً وجود دارد.

مرحله سوم (عزم و اراده):

در مرحله سوم قرار بود عزم و اراده را بگوییم. بعد از مرحله میل و گرایش، مرحله تصمیم‌گیری و اراده قرار دارد. در این مرحله، فرض کنید مثل اینکه در یک جایی هرکسی یک حرفی و نظری را می‌گوید، یک نفری باید باشد که جمع‌بندی کند، حتی بالاتر از آن شاید نتوان جمع‌بندی کرد؛ بلکه دو یا سه رأی وجود دارد که در مقام اجرا و مدیریت همیشه باید یک نفر حرف آخر را بزند و در آنجا تردید راه ندارد و باید یک رأی تعیین‌کننده پیدا شود و همان به عمل منتهی شود؛ چراکه هیچ وقت عمل با تردید اتفاق نمی‌افتد. در تصمیم‌گیری هم همین است. حال این وضعیت را در شخصیت انسان بررسی می‌کنیم که فرایند تصمیم‌گیری چگونه اتفاق می‌افتد.

یکی از مقدمات عمل بحث شناخت است. عمل که می‌گوییم، یعنی عمل انسانی. خیلی از اعمال از انسان سر می‌زند که نمی‌توان به آنها عنوان ارزشی داد. اعمال ارزشی، اعمالی است که همراه شناخت است؛ لذا نباید در آن تردید باشد؛ شک و دودلی باشد و باید یک رأی واحد باشد، سپس روی همان متمرکز شویم. همین اتفاق در شخصیت انسان می‌افتد. شخصیت ما هر لحظه در معرض امیال، اشواق، گرایش‌ها و افکار مختلف و متفاوتی است. چون شخصیت ما شئون مختلف دارد. حال چه موقع تصمیم گرفته می‌شود؟ موقعی که اینها جمع‌بندی می‌شود و روی یک رأی، انسان متمرکز می‌شود و به تعبیری می‌گوییم «تصمیم گرفت». «تصمیم» از «صم» می‌آید و به معنای «کر شدن» است. یعنی اگر چه حرف‌ها زیاد است؛ اما من گوشم را روی حرف‌های دیگر بسته‌ام و یک حرف و یک رأی اینجا ترجیح پیدا می‌کند و بعد وارد مرحله بعدی می‌شود که مرحله اقدام است.

عوامل موثر در تصمیم:

برای اینکه یک تصمیم گرفته شود چه عناصری دخیل است؟ ببینید یک سری عوامل پیشینی وجود دارد و یک سری عوامل پسینی.

عوامل پیشینی موثر در تصمیم‌گیری:

عوامل پیشینی چیست؟

شناخت: برای هر کاری اگر بخواهد تصمیمی گرفته شود، باید برای آن شناخت کافی و وافی وجود داشته باشد، یعنی علم به آن کار، به اهمیت و ضرورتش، به اولویتش باشد. برای ما چند کار وجود دارد کدام را انجام دهیم؟ چند میل وجود دارد به کدام توجه کنیم؟

جایگاه تفکر و تعقل اینجا است. آن جایی که برای انسان ظهور و بروز دارد اینجا است. اینجا عقل همه کاره است، چون تعیین کننده است. اگر خود را به آن میل غالب سپردیم، این تصمیم گیری نیست. تصمیم در حیوان نیست. تصمیم، یک عنصر انسانی است. چرا؟ چون در آن عقل دخالت دارد، یعنی باید سبک- سنگینش کند، اولویت بندی کند؛ لذا می گویند «اراده از توابع عقل است». اراده غیر از میل است. خیلی از کارهای ما به منشأ میل است و از نوع فعالیت غریزی که در حیوانات هم هست. چرا این کار را می کنی؟ چون خوشم می آید. چرا فلان جا رفتی؟ چون دلم کشید. چرا فلان حرف را زدی؟ همین طوری گفتم. ببینید اینها رفتارهای انسانی نیست. اینها اراده نیست، این میل است. به این صورت که یک میلی در وجود او غالب شده است، بعد به دنبال آن رفته است.

وقتی من بین چند میل واقع شدم، چکار باید بکنم؟ بگویم آب هم هست. شربت هم هست. بیسکویت هم هست. کدامیک از اینها مناسب است که من بخورم؟ این کار عقل است. شناخت من نسبت به این میل (وقتی که بخواهم بین این دو را ترجیح بدهم) اگر شناخت سطحی باشد، قدرت ترجیح نخواهم داشت و میل اینجا غلبه می کند. ولی اگر بدانم این فایده اش چیست؟ آن فایده اش کدام است؟ اثر این دو چیست؟ الان نیاز من چیست؟ اگر این را بخورم چه عوارضی دارد، اگر آن دیگری را بخورم چه عوارضی دارد، در اینجا همین شناخت، آن میل را هم تقویت می کند. ساز و کار همین است. وقتی شناخت بیشتر می شود، شوق آدم نسبت به این عمل هم بیشتر می شود؛ لذا آن میل ترجیح پیدا می کند.

هر کاری که ما می خواهیم انجام دهیم، باید میلی پشت آن باشد، یک وقت شما به میل میدان می دهی تقویت شود یا غلبه پیدا کند، یک موقع هم خیر به او اجازه نمی دهی. این اجازه را چه جایگاهی به او می دهد؟ همان عقل است؛ همان معرفت و شناخت است. یعنی از عناصر تصمیم گیری علم به اهمیت و ضرورت انجام این عمل است. در جاهایی که نمی توانیم اولویت سنجی کنیم، خیلی خودمان حضور نداریم، آنجا جایی است که میل های ما تعیین می کنند که چه کار کنیم. مثلاً شما به یک مغازه می روید و می گوید از آن وسیله بدهید، بعد از او می پرسید کدام یک از اینها بهتر است؟ می گوید من نمی دانم، خیلی اطلاع ندارم یا فرقی نمی کند و علی السویه است. خود ما هم اطلاعات قبلی نداریم؛ لذا

در آنجا تحت تأثیر عواملی قرار می‌گیریم که خیلی سنجیده نیست. آن عناصر ناخودآگاه شخصیت ما اینجا میدان پیدا می‌کند. میل‌های ناشناخته وجود ما، کجا میدان پیدا می‌کند؟ جایی که فضا تیره و تاریک است. جایی که شما نمی‌توانید از محاسبات عقلی استفاده کنید. جایی که نمی‌توانید دقیق سبک-سنگین کنید. مثلاً ببینید چرا در فتنه همه می‌لغزند؟ چون آن قدر هوا غبارآلود است که شما نمی‌توانید حق و باطل را از هم تشخیص دهید. اگر آن بصیرت، فهم عمیق و آن تیزی فکر نباشد، می‌بینید شما هم دچار اشتباه محاسباتی می‌شوید. یعنی انسان دارد تصمیم می‌گیرد، ولی چون تصمیم پشتوانه علم و آگاهی ندارد، زیاد نمی‌تواند امیال و اشواق خود را به محاسبه بکشانند و سبک-سنگین کند؛ لذا یک شوقی غالب می‌شود و تبدیل به یک هم‌نفسانی می‌شود و در یک سمت و جهت مشخص پیش می‌رود. اگر تعقل، تفکر کنیم و آن علم اولیه را تعمیق ببخشیم، قطعاً می‌توانیم مسیر را به آن سوی که می‌خواهیم، حرکت دهیم. به خصوص اینکه این شناخت، یقینی باشد. یعنی در آن شک و تردید نباشد. زمانی که انسان در شک و تردید است، نمی‌توان تصمیم گرفت. اگر دو دلی و تزلزل باشد، قطعاً تصمیمات درستی گرفته نخواهد شد. تصمیم‌گیری اتفاق نمی‌افتد. مثلاً تصمیم می‌گیرید یک کار را انجام دهید و انجام می‌دهید؛ اما می‌بینید اشتباه بوده و باز دوباره تصمیم خود را چند مرتبه دیگر عوض می‌کنید یا این جنس را خریدید باز دوباره آن را برگشت می‌دهید و باز مجدد این جنس را می‌خرید. چرا؟ چون تردید دارید.

پس یک عنصر در تصمیم‌گیری، شناخت است و آن شناخت هم باید یقینی باشد. اگر اولویت‌بندی و هدف‌گذاری می‌کنیم، باید توأم با یقین باشد.

یک دل بودن: یک عامل پیشینی دیگر در تصمیم‌گیری، یک دل بودن انسان است. عرض کردم ممکن است ما در آن واحد چند شخصیت داشته باشیم. به هر حال انسان‌ها در روان‌شان، همیشه تشتی وجود دارد. دوگانگی و چندگانگی وجود دارد. بالاخره باید قلباً مطمئن به این تصمیم باشد. در رودربایسی انسان بخواهد تصمیم بگیرد، نمی‌شود. در ظاهر، انسان تصمیمی را در جمع می‌گیرد، اما قلباً از آن تصمیم راضی نیست. حال رودربایستی با خودش است یا با خداست یا با مردم است، فرق نمی‌کند. در تعالیم دینی از این اطمینان تعبیر به صدق می‌کنند. صدق یعنی همان یک دل بودن و یک جهت شدن. اگر این عوامل در آدم باشد، تصمیم‌گیری اتفاق می‌افتد و تصمیم هم خیلی تصمیم قاطعی خواهد بود.

قاطعیت در تصمیم، خیلی مهم است. ببینید انسان در اعمالش در کجاها قاطع است؟ جایی که در رأی و نظر انسان خیلی قاطع و مسلط است. اما وقتی آن رأی و نظر در مقام علم و آگاهی ضعیف است یا در آن تردید هست یا در دل آدم دودلی و چند دلی هست، تصمیم گیری صحیح و عقلانی و سنجیده اتفاق نمی‌افتد.

عوامل پسینی موثر در تصمیم‌گیری:

حال عوامل پسینی در تصمیم‌گیری چیست؟ در آموزه‌های دینی دو عامل پسینی را تأکید کرده‌اند. **توکل یا امید به تحقق کار:** انسان هر وقت که امیدش به کار تضعیف می‌شود، سست می‌شود. وقتی آدم امیدوار باشد که این کار عملی و انجام‌پذیر است، بعد آن تصمیم استمرار خواهد یافت؛ اما هر جایی که این امید تضعیف شود، تصمیم هم تضعیف می‌شود. از این امید در لسان دین تعبیر به توکل می‌شود. توکل آن امید را در انسان تقویت می‌کند. اگر ده‌ها عامل منفی باشد، شما می‌گویید توکل کن. شما به این نتیجه می‌رسید که این کار درست است، این کار را باید انجام داد، این کار در اولویت است و وظیفه من است که آن را انجام دهم؛ از اینجا به بعدش را به خدای سبحان محول کن. خدای سبحان کیست؟ ذات مقدسی است که آفریننده تمام هستی است؛ تمام سررشته اسباب دست اوست. شما وقتی هم توکل کردید، باید با امید بسیار بالا وارد عمل شوید و آن عمل را انجام دهید؛ در این صورت تصمیم استمرار پیدا می‌کند.

صبر و تحمل: نکته خیلی مهم دیگر در عوامل پسینی، تحمل نامایمات و موانع است. در هر کاری ما با یک چیز نامالایمی روبرو می‌شویم؛ به تناسب آن کاری که برای آن تصمیم گرفته‌ایم، باید ظرفیت پذیرش آن نامایمات را در درون خودمان تقویت کرده باشیم. از این عامل در لسان دین تعبیر به «صبر» می‌کنیم. «صبر» یعنی ظرفیت روحی و روانی برای پذیرش سختی‌ها و نامایمات. هرگاه در این دو عامل پسینی یعنی «توکل» و «صبر» خللی ایجاد شود؛ مثلاً کمی توکل کم شود، یا صبر کم شود، می‌بینید که آن تصمیم متلاشی می‌شود و از بین می‌رود.

درخصوص این عوامل تصمیم‌گیری چه پیشینی و چه پسینی روایات فراوان است. منظور اینکه اگر این پنج عامل (که در عوامل پیشینی سه تا عرض شد و دو مورد در عوامل پسینی) رعایت شود، باعث

می‌شود که این تصمیم درست گرفته شود، محکم گرفته می‌شود و قاطع باشد و بعد هم استمرار پیدا کند.

حال من به برخی آیات قرآن کریم در این باب اشاره می‌کنم:

«فاذا عزم فتوکل علی الله...»؛ جایی که عازم شدی توکل کن. چرا؟ چون اگر توکل نکنی، عزم شکسته می‌شود. بعد در ادامه می‌فرماید: «ان الله یحب المتوکلین».

«واصبر علی ماصابک ان ذلک من عزم الامور»؛ اگر می‌خواهی عزم در امور داشته باشی (یعنی ایستادگی در کار داشته باشی و پای کار محکم بایستی)، باید صبر داشته باشی. یا آیه دیگر «ان تصبروا و تتقوا من ذلک عزم الامور» یا «واصبر کما صبر اولو العزم من الرسل...». از این تعبیرات در لسان آیات و روایات زیاد است.

پرسش و پاسخ و گفتگو:

خانم دکتر حسینقلی زاده:

خیلی از اوقات هست که همه آن عوامل پیشینی که بایستی در ایجاد یک عزم و اراده‌ای که منتج به عمل شود فراهم می‌شود؛ حالا نگوییم صد درصد، بلکه ۹۹٪ آن فراهم شود و ۱٪ آن را شاید لازم باشد استخاره‌ای هم انجام دهیم، بعد اگر استخاره مثبت نبود، آیا می‌توانیم همه این عوامل را نفی کنیم؟

دکتر جوارشکیان:

استخاره در لسان قرآن و حدیث و آموزه‌های دینی وقتی است که هنوز شما مردّد هستید. جایی که تردید هست و با تردید نمی‌توانید عمل کنید. بعد نیاز است که بگونه‌ای دل انسان محکم شود. اصل استخاره هم در واقع طلب خیر از خداوند سبحان است؛ یعنی خدایا به دلم بینداز. اصلش این است که دل آدم آرام شود و این هم فقط با قرآن باز کردن نیست. یعنی طلب، دعا و استدعایی است از پروردگار متعال که خدایا خودت این دل من را یک طرفه کن. این روش‌هایی که برای استخاره مرسوم است، بعداً وارد شده است. البته بعضی از آنها مستند به اهل بیت علیهم السلام هم می‌باشد؛ ولی اصل استخاره این است که خود فرد باید استخاره کند و این استدعا را از خدای متعال داشته باشد.

منظور این است که آن تردید رفع شود، دل محکم شود و یک طرفه شود. حال چه وقت ما استخاره می‌گیریم؟ وقتی که همه راه‌ها را رفته باشیم. یعنی جایز نیست هنوز که راهی را نرفته‌اید دست به استخاره بزنید. بله! همه راه‌ها را رفته‌اید؛ اما باز تردید دارید، آنجا جای استخاره است. اما در جایی که راه‌ها را رفتید و به اطمینان رسیدید؛ یعنی مسیر برایتان روشن است، در آنجا استخاره اصلاً وجهی ندارد. فرموده‌اند اگر آنجا استخاره هم کردید و بد آمد، شما کار خودتان را انجام دهید و به استخاره توجه نکنید. استخاره حجیت ندارد، بلکه عقل است که حجیت دارد. اگر بنده در مسأله‌ای به نتیجه رسیدم و با اهل فن و خبره هم مشاوره کردم و به نتیجه رسیدم، اینجا جای استخاره نیست. به هر حال استخاره هم در راستای همان ایجاد یک دلی در درون انسان و رفع تردید است.

دکتر باغکلی:

شما مسیری را مطرح می‌فرمایید. می‌گویید اول باید در فرد یک دانشی بوجود بیاید و بعد این دانش تبدیل به یک باور شود و باور یک میلی را در انسان بوجود می‌آورد و بعد تصمیمی بر آن اساس گرفته می‌شود و اقدامی صورت می‌پذیرد. نهادینه شدن باور محل تأمل است. اگر راهی را پیدا کنیم که از باور عبور کنیم، چه؟ مثلاً فرض کنید از عنصر عادت استفاده کنیم. فرد دانش به موضوع دارد، ولی آن باور عمیق را به موضوع ندارد. با عنصر عادت می‌توانیم از باور عبور کنیم و به یک تصمیم و اقدام برسیم. آیا این از نظر شما اشکال دارد؟ البته شناخت در حد دانش است و تبدیل به باور و یقین نشده است.

دکتر جوارشکیان:

لازمه این ساز و کاری که گفتم، باور و یقین نیست. عرض کردم یک وقت ما باور را به معنای اعم آن بکار می‌بریم یعنی همین اذعان؛ قبول داریم. پذیرش یک امر ذهنی است. همین مقدار که ما بپذیریم و بتوانیم در خصوص آن تعقل کنیم، ممکن است به عمل هم منتهی شود؛ منتهی این موانعی دارد. بالاتر از این، این است که آن قدر این اذعان قوی باشد که به دل انسان سرایت کند.

دکتر باغکلی:

به نظر می‌آید که این طوری، موانع زیادتری دارد. حالا ما این را با عنصر عادت حل می‌کنیم، مشکلی دارد؟

دکتر جوارشکیان:

آنوقت ارزش انسانی ندارد. الان دغدغه در نظام تعلیم و تربیت ما این است که این نوجوان یا جوان یک فرد مفید برای جامعه باشد. حداقلش این است که محل روابط اجتماعی نباشد. با همان ترم‌ها و هنجارهای اجتماعی کار کند. آنها دغدغه‌شان تعالی روحی و معنوی انسان نیست. آنها دنبال یک جامعه سالم هستند. جامعه‌ای که در آن اختلال نباشد. در جهت آن چیزی که به‌عنوان اهداف تعیین کرده‌اند پیش برود. بله! اینها با عادت می‌شود. مثلاً در برخی از کشورهای اروپایی که خیلی هم عجیب است، این بچه از همان کودکی قانون مدار می‌شود. اصلاً تفکر در سیستم فکری او راه پیدا نمی‌کند.

دکتر باغکلی:

حال اگر کسی فرض بفرمایید مبتنی بر صداقت، سخاوت، و احترام به حقوق دیگران زندگی می‌کند، همه اینها را دارد؛ اما آگاهانه نیست و آن باور قلبی را به اینها ندارد. آیا این خصوصیات هیچ تأثیری در تعالی روحی آن فرد ندارد؟

دکتر جوارشکیان:

خیر! ندارد. ببینید این فرد اگر اینها را هم نداشت گرفتار اعوجاجات اخلاقی می‌شد و گرفتار جهنم و آن عذاب‌های اخروی می‌شد. حداقلش این است که عذابش کم می‌شود. قبلاً عرض کردم که در مورد امثال حاتم طایی این نکته در روایات بیان شده است که اینها عذاب‌شان کم است. این فرد به همین اندازه که به اعوجاج و مناهی و مفساد کشیده نشده است، ممکن است در جهان آخرت باعث نجات از آتش و تخفیف در عذاب او گردد، کما اینکه در زندگی دنیوی نیز این افراد رنج کمتری دارند. ولی تعالی معنوی مقوله‌ای است که منحصرًا موکول و مشروط به معرفت خداوند و تقرب به حضرت حق است.

دکتر باغکلی:

اگر اینگونه بگوییم، باید حداقل توافق داشته باشیم که امکان اجتماعی رسیدن به این معرفت بسیار کم است؛ یعنی الان شما شرایط تربیتی جامعه اسلامی خودمان، شرایط خانوادگی مؤمنین و فرزندان‌شان را نگاه کنید، می‌بینید سطح این معرفت یا بسیار پایین است یا اصلاً امکان آن وجود ندارد. من می‌خواهم بگویم واقع‌نگرانه به موضوع نگاه کنیم. الان یک فقر فهمی و باوری در تمام دنیا وجود دارد و اسمی از آن مباحث معرفتی خاصی که در اسلام داریم، حتی یک بار هم به گوش برخی افراد نخورده است. بنابراین این محل تأمل است، انگار سیستم هدایت بشریت بگونه‌ای پیش می‌رود که اصلاً خود سیستم کمکی برای دستیابی انسان‌ها به آن معرفت ناب نمی‌کند.

دکتر جوارشکیان:

انسان هرکاری را انجام دهد، بهره آن را می‌برد. خداوند به همه آدم‌ها عقل داده است، فطرت داده است. هیچ محدودیتی هم برای پذیرش این معرفت وجود ندارد. در همه فرهنگ‌ها هم هست. البته مراتب دارند. آن انسانی که به آیات الهی (که همه هستی را فراگرفته است) معرفت دارد، مثل من نیست. به اینها حساسیت نشان می‌دهد. در برابر آنها خضوع می‌کند. کسی که خودش را در مسیر فهم حقایق ناب الهی قرار داده است؛ از یک معرفت‌شناسی برتری نسبت به دیگر انسان‌ها برخوردار است. منتهی ببینید در جزا و پاداش و جهان آخرت، انسان‌ها سطوح متفاوت و مراتب دارند. ممکن است بسیاری از افراد تا ساحت ایمان نروند. اصلاً ایمان با ساحت غیرایمان قابل قیاس نیست. آن قدر برکات و سرمایه‌ها در ساحت ایمان هست که در غیر آن ذره‌ای وجود ندارد. خود ایمان مشتمل بر مراتب بسیاری است. ساحت تقوی بمراتب بالاتر است از ساحت ایمان، ساحت ولایت باز بالاتر است از ساحت تقوی و بالاتر از همه ساحت توحید است. اینها مراتبی است که اگر آنها را با آنچه خارج از این مراتب است مقایسه کنید، اصلاً قابل قیاس نیستند و حتی هر ساحت در حوزه سیرکمال انسانی را با هم نمی‌توان مقایسه کرد. اینها مراتب بیشمار تعالی و تکامل انسان است.

پیشوایان دین فرموده‌اند اگر کسی ولایت ما خاندان را نداشته باشد، اصلاً اعمال و عبادات او پذیرفته نیست. یک تفسیرش این است که عرض می‌کنم؛ آن قدر ولایت، اثرش بالاست که اصلاً قابل قیاس با غیر از آن نیست. مثل یک شمع در برابر خورشید. آن رحمت بی پایان الهی از مجرای ولایت همه هستی را بهره مند می‌کند. حال اگر شما از این مسیر و مجرا نروید چه چیزی دستتان می‌آید؟ یک چیز

بسیار نازل در حکم عدم. نه اینکه خداوند سبحان به انسان‌ها پاداش ندهد، خیر! خیلی از آن را در همین دنیا می‌دهد و بیشتر از آن را در آخرت می‌دهد. به تعداد آدم‌ها بهشت و جهنم است. به هر حال عرضم این است که آن حرکت عمومی به سمت کمال و تعالی بمنشأ فطرت کمال جوی آدمی در همه هست. هدایت عامه برای همه وجود دارد. برای همه آدم‌ها و جوامع بشری انبیا فرستاده شده است. خداوند از ظاهر و باطن عالم از درون و بیرون وجود انسان و از همه ساحات و آفاق هستی آیات خود را بر همه عرضه کرده است. در همه عقل و فطرت و وجدان اخلاقی قرار داده است. آن تمایلات عالی در وجود همه آدم‌ها هست؛ هر کسی به فراخور درک و فهم و تلاشی که دارد در مدارج کمالات انسانی به پیش می‌رود و از برکات و آثار دنیوی و اخروی آن بهره می‌برد.